

پیرامون کودتا-قیام

نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی

نصیرمهرین

۱۳۹۵ خورشیدی

روزہ لگی ہے

پیرامون کودتا - قیام
نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی
نصیرمهرین

چاپ دوم: تابستان ۱۳۹۵ خورشیدی، ہالند
برگ آرای: انتشارات شامامہ
www.shahmama.com

تہ

اهدا

این کتاب را با یاد آنانی که در حد توان اندیشیدند،
گام‌های برداشتند، آزار و شکنجه دیدند و تجربه آفریدند؛
برای نسل اندیشمندی اهدا می‌نمایم که به باز اندیشی
وبازنگری رویداد‌های پیشینهٔ جامعهٔ دردمند فویش نیاز دارد.

فهرست موضوعات

- چند یادآوری و ابراز سپاس.. ۷
- طرح نافرجام و ادعای حکومت ۱۰
- توقیف شده گان ۱۱
- چهره‌ راستین موضوع ۱۲
- فشرده‌ طرح قیام - کودتای حزب اتحاد.. ۱۸
- یک روایت دیگر از آن طرح ۱۹
- نقد فشرده‌ این تصویر ۲۱
- تأملی پیرامون آن طرح ۲۴
- توضیحات و رویکردها ۲۸
- انگیزه های طرح قیام ۳۰
- اعمال شکنجه برای دریافت اعتراف اجباری ۳۴
- هیأت تحقیق ۳۶
- چرا بیش از ۱۴ سال زندان بدون محاکمه ؟ ۳۶
- پس از زندان ۴۳
- پیوست ها
- ...شادروان عبدالغیاث خان کوهستانی ۴۷
- پیوست دوم
- زمینه های تحول خواجه محمد نعیم زوری.. ۵۹
- پیوست سوم.. ۶۷
- پیوست چهارم
- خاطراتی از شادروان سید اسماعیل بلخی ۷۳
- پیوست پنجم
- حکیم را نتواند مگر حکیم ستود... .. ۷۷
- پیوست ششم
- ... علامه شهید سید اسماعیل بلخی*... .. ۸۴

چند یادآوری و ابراز سپاس

برخی از موضوعاتی را که در پایان می خوانید، تازه گی ندارند. زیرا پیشتر از طرف عده یی از قلمزنان هم میهن ما، مطرح شده اند. اما چند سخن و سندی را که روی انتشار ندیده اند، در این جا برای نخستین بار می خوانید.

در پهلوی انتشار چند سند و موضوع تازه، سعی کرده ام، تصویر چهره آن قیام در نظر داشته، تکمیل شود. با این یادآوری که چنین کوششی هنوز هم می تواند دارای کمبود های باشد. برای رفع آن کمبود چشم به راه انتشار اطلاعات پنهان مانده باید بود. تجربه هم نشان داده است که طرح و بحث علنی این گونه مسایل، هنگامی که تشریک مساعی اهل اطلاع را همراه دارد و تفکر انگیز نیز شده است، آرزوی تهیه برگهای جامع از چنان وقایع برآورده می شود.

با چنان انگیزه و به امید این که پنهان مانده های موضوع نیز روی انتشار ببینند، این نبشته را انتشار میدهم.

از دوستان ارجمند، آقای قیوم بشیرهروی و آقای وحید غیاثپور، که با فرستادن مطالب معلوماتی و دست اول، بر من منت نهادند، ابراز سپاس می نمایم.

شایان یادآوری میدانم که بخش بسیاری از موضوعات این کتاب سالها

پیش در تارنماهای خوشه، کابل ناتھ آریایی، ۲۴ ساعت و ... به نشر رسید
و در سال ۱۳۹۲ از طرف چند جوان عزیز در کابل، بدون صفحه آریایی انتشار
یافت. به رغم چنان نارسایی، به احساس و زحمت ایشان ارج نهاده و به عنوان
چاپ نخست به آن می نگرم. چاپ کنونی که ثمره لطف انتشارات شاهمامه
است، بدون تعدیل و یا کاهش و افزایش موضوعات انتشار می یابد.

نصیرمهرین
هامپورگ
تابستان سال ۱۳۹۵



سیدمحمد اسماعیل بلعی

یاران چه غریبانه رفتند از این خانه
امروز نه یادی است از یار، نه از پیمانان
بلخی چون تو کجا آید دگر بار در این خانه
یاد تو خرمان ساخت این خاطر بیچاره
خانه به کجا رونق بی یاد شما یاران
این خانه به پا باشد با یاد شما یاران

طرح نافرجام و ادعای حکومت

عده یی از شخصیت های جسور و ناراضی از حکومت، طرحی ریخته و روزاول حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی را برای سرنگونی رژیم سلطنتی افغانستان تعیین نمودند. اما، پیش از اقدام توقیف شدند.

در اطلاعیه حکومتی، ادعا شده بود که آنها به همدستی یک کشور خارجی، قصد ساقط کردن دولت را داشتند.

میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد:

«در اعلامیه یی که از طرف حکومت به این مناسبت انتشار یافت، به سازش جهت ساقط ساختن حکومت و به سود و همدستی خارجی متهم گردیدند. هر چند در آن هنگام حکومت مدعی شد که اسناد ثابت کننده در دست دارد و آنرا در محکمه ارائه می کند، اما بعداً معلوم شد که نه محکمه یی در کار بود و نه اسنادی در دست.» ۱

منبع خبر را دکتر ش. ن. حقشناس چنین نوشته است:

«این خبر در روزنامه اصلاح سال ۲۱ شماره (۱۹۳) دهم حمل ۱۳۲۹ ه.ش.

۲۰ مارچ ۱۹۵۰ صفحه اول نشر شده است. ۲

توقیف شده گان

- ۱ خواجه محمد نعیم خان، قوماندان پیشین امنیه کابل .
- ۲ سید محمد اسماعیل بلخی، یک تن از براننده ترین چهره های سیاسی-روحانی.
- ۳ محمد ابراهیم مشهور به «گاو سوار» متنفذ، از شهرستان و از چهره های سرشناس مخالف با حکومت.
- ۴ میر علی گوهر از غور بند. وکیل شورا
- ۵ عبدالغیاث خان کوهستانی . صاحبمنصب
- ۶ قربان نظر خان اندخویی / ترکمانی . صاحبمنصب
- ۷ میر محمد اسماعیل لولنجی (دلیری) . وکیل سرخ پارسا
- ۸ محمد اسلم شریفی از جغتوی غزنی . مدیر فواید عامه
- ۹ غلام حیدر خان بیات. صاحبمنصب.
- ۱۰ محمد حسن خان بیات. صاحبمنصب. ماشینخانه کابل
- ۱۱ محمد صفر خان بیات. وکیل شورا
- ۱۲ میرزا عبداللطیف خان کابلی
- ۱۳ گلجان وردک. (در شب اتخاذ تصمیم دو تن از رفقای خویش را نیز در جلسه تصمیم گیری در منزل محمد اسلم شریفی آورده بود. اما تاحال نام آنها را نیافته ایم) ۳

چهره‌راستین موضوع

شخصیت هایی که از آنها در بالانام برده شد، (بدون گلجان وردک) طی تماسها و آشنایی های چندین ساله، با کار متمرکز روی ایجاد یک نهاد سری و منظور سرنگونی حکومت به تفاهم رسیده بودند.

سه تن از آنها، سید محمداسماعیل بلخی، محمد ابراهیم گاو سوار و خواجه محمد نعیم خان، در همان وقت نیز از چهره های سرشناس بودند. شخصیت نخستین، وجه شهرت خویش را از سخنرانی های بسیار مؤثر در منبر و در حوزة پیروان مذهب شیعه می گرفت. اما به زودی در حوزة دیدگاه ها و فعالیت های اجتماعی و سیاسی اش گسترده گی راه یافت. تمایز او با برخی از بقیه سخنرانان در این بود که به مسایل اجتماعی و فرهنگی توجه جدی می نمود. ۴۰ دارای بُعد فعالیت های مخفی و مشغولیت سازماندهی بود.

سید بلخی، از آغازین روزهای بازگشت از مسافرت های دانشجویانه از عراق و ایران، هنگامی که در هرات سکونت داشت، نیاز ایجاد نهاد منسجم سازمانی را درک کرد.

در مزار شریف، با قوماندان امنیه آنجا، خواجه محمد نعیم خان زوری آشنا گردید. وقتی در کابل سکونت کرد، خواجه نعیم خان نیز از وظیفه قوماندانی امنیه مزار شریف سبکدوش و در کابل بود.

بعضی ها با توجه به همین سبکدوشی خواجه نعیم خان از وظیفه اش است که انگیزه همیاری با سید و اقدام او را نشان می دهند. درحالیکه تحول او در جهت مخالفت با کارروایی های حکومت (که در صفحات بعدی می بینیم) انگیزه اصلی است، نه از دست رفتن مقام قوماندانی امنیه.

خواجه از جفاها و تعصبات حکومت سردار محمد هاشم آگاهی داشت. زیرا بر علاوه بقیه وظایف در شعبات نیروی امنیه وقت، مدتی مدیر قلم مخصوص صدراعظم بود. وی از معدود چهره های آن نظام بود که علاقمند فراگیری معلومات و مطالعه گردید. تا آنجا که سالها پیش از شیخ بهلول، یک تن از مهاجرین ایرانی که در زندان دهمزنگ به سر می برد، کسب معلومات می نمود. ۵



شیخ بهلول

هنگام وظیفه در مزارشریف، سرایچه منزلش محل دید و بازدید های اشخاصی چون سید بلخی، شیخ بهلول و طالب قندهاری (به پیوست ها مراجعه شود) بود. مصاحبت ها و زمینه های موجود درزنده گی خواجه

محمد نعیم خان، شکل گیری موضع مخالفت آمیز او را با حکومت تسریع می نمود. زیرا به دنبال ایجاد رشته های احترام آمیز میان خواجه و بهلول، و میان خواجه و بلخی، سخن از دریافت اطلاعات آفاقی و انفسی، در حوزه سیاسی و تبارز نارضایتی ها کشیده است. شایان یادآوری است که شیخ بهلول حتا هنگامی که شورشی ضد رفع حجاب علیه رضا شاه در مشهد بر پا شده بود، از همانوقت با بلخی آشنا بود. پس از آمدن به افغانستان زندانی شد و بعد از رهایی از زندان به مزار شریف تبعید گردید. دیدارهای آن سه تن در مزار شریف و بعد در کابل، مقدمات ایجاد هسته نهادی را فراهم نمود، که در راه سرنگونی حکومت به فعالیت بپردازند.



خواجه محمد نعیم زوری
۱۹۰۷-۱۹۹۰

شخصیت محمد ابراهیم که به پسر گاو سوار شهرت داشت و برخی مواقع تنها محمد ابراهیم گاو سوار نیز یاد شده است، بسیار جذاب و جالب است. زیرا پیشتر ها قیام داد خواهانه ی مردمان هزاره کشور را علیه فشارهای طاقت سوز حکومت رهبری نموده و پیروزی هایی را به دست آورده بود. ابراهیم

گاو سوار با وجود بهره مندی از امکانات مادی و تعلق به قشر اشرافیت ملیت هزاره، وبا وجود آنکه در کابل می زیست و احتمال نظارت او از دولت محتمل بود، نه تنها به حلقه معترضان پیوست، بلکه وظیفه سهمگیری در حملات مسلحانه وقهری در «دامنه سخی» را نیز عهده دار شد.



محمد ابراهیم «گاو سوار»

دیدارها و مباحثات طی چند سال، تأسیس حزبی را در قبال داشت با نام حزب اتحاد. ۶ وهمین حزب که از آن با نام حزب ارشاد نیز یاد نموده اند، رهبری تحقق آن مرام را به عهده داشت.

گلجان وردک نام، پس از کسب اطلاع از آن طرح، نزد صدر اعظم وقت سپه سالار شاه محمود خان شنافته و موضوع را به اطلاع او رسانید.

در باره تعداد اعضای حزب اتحاد گفته شود که بسیار نا محتمل است اگر بپذیریم که تعداد اعضای آن همان اشخاصی بودند که از طرف گلجان وردک به دام حکومت افتادند. مثلاً از رجب علی خان چنداولی و دکتور اسدالله رؤوفی در چند جای نام برده شده است، که با وجود عدم حضور شان در شب تصمیم

گیری نهایی، اما از فعالین حزب بوده اند.

این برداشت پذیرفتنی است که اعضای رهبری و شرکت کننده در جلسه نهایی، از طرف گلجان وردک و رفقاییش شناخته شدند. اما، بقیه اعضا، ناشناخته ماندند. زیرا شکنجه دیده گان، اعضای ناشناخته را معرفی نکردند و در خانه های آنها به رغم تلاشی های چندین باره، هیچ سند و نامی از شرکت دیگران دستیاب اعضای ضبط احوالات نشد. خود اعضای ناشناخته نیز سرنخی به دست حکومت ندادند. این است که اگر تعداد دیگر را در پیوند با قیام آنها دستگیر کردند، پس از چندی آن ها آزاد شده اند.

خواجه اکرام، میرحکیم و پیرمحمد، که شب پیش از دستگیری ها در منزل خواجه محمد نعیم خان بودند، پس از آگاهی از توقیف او، بار دیگر به شمالی پناه برده و به مخالفت ادامه دادند. ۷ این سه تن نیز وظیفه ترور صدراعظم و همکاران او را به عهده داشتند.



زندان دهمزنگ سال ۱۳۱۶

در این پیوند است که جناب عبدلشکور حکم، نویسنده کتاب «براندازی

حزب اتحاد و زندانیان استبداد» سعی نموده است، برخی نام های اشخاص پنهان مانده را که از نگاه او، عضو حزب بودند، بیاورد. وی مینویسد:

«بنا به گفته عزیز احمد خان پنهان، تعداد زیادی از بستگان اعضای حزب اتحاد وعده یی از مردم بیگناه را نیز دولت تحت نظر وحبس قرار داد. چون سرنخی دستیاب نکردند، لذا ایشان را پس از مدتی رها کردند، که اسمای عده

محمد حیدرخان صاحب زاده	یی از ایشان که به یادم مانده است
امان ترکی	این ها بودند:
سیدایشان، عبدالستار خان	عبدالرحیم کلکانی
غلام محمد داؤود زایی	محمد غوث پغمانی
سید حسین	فتح محمد فرقه مشر
عظیم فراهی	عبدالله محصل
محمد عمر	احمد خان
غلام علی	محمود خان
عباس خان	محمد عمر
حاجی نوروز	خواجه عزیز احمد خان
حاجی محمد	محمد کبیر خان هراتی
خال محمد	خلیل احمد خان
عین الدین	خواجه عبدالقیوم خان
تاج الدین	خواجه عبدالاحد خان
جبارخان	عبدالله کارگر
اسلم ناصری	محمد انور خان
رحیم نورستانی	محمد خان صاعی
سید رؤوف خان	رجب علی خان،
و جمع زیاد دیگر.»	

فشرده طرح قیام - کودتای حزب اتحاد

طرح آنها چنین بود که روزاول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، نخستین حمله از دامنه کوه علی آباد و معروف به (سخی جان یا محل تجلیل نوروز) آغاز شود. «صدر اعظم شاه محمود خان و مدافعین او کشته شوند. افسران پائین رتبه حزبی با افراد کوهستانی و کوهدانی که قبلاً در کمین نشسته اند، از چهار جهت به حمله گرم مبادرت نمایند. ۹»

زندانیان دهمزنگ آزاد شوند و پس از مسلح شدن، به سوی ارگ شاهی حمله کنند. تعدادی از طرفداران هم در بالای کوه سخی بالا شوند و پس از عمل موفقانه کشتن صدر اعظم و همراهان او، با برافروختن آتش به نیروهای نخبیره خبر بدهند.

بعد از موفقیت، اطلاعیه سرنگونی خاندان سلطنتی و برپایی نظام جمهوریت به اطلاع مردم برسد. از قول خواجه محمد نعیم زوری نوشته شده است که: «ظاهراً رهبری جنبش (جنبش نوروزی) به دوش علامه بلخی و بنده بود. اداره علمی، تبلیغی، جلب و جذب عناصر صالح و توحید آنها از نگاه اعتقاد و تفکر به دور هدف بزرگی که مستلزم هرگونه ایثار و فداکاریست، به عهده ایشان بوده و حیثیت سخن گوی جمعیت را نیز داشتند.» ۱۰

جناب دکتر امین برین زوری فرزند مرحوم زوری نظر دیگری دارد:

وی مینویسد:

«انتشارات درباره زعامت نهضت که چه کسی بوده است، از نظر من به جای انهماک به مغز به پوست می پردازد. بین هیأت رئیسه نهضت این موضع اصلا مورد بحث نبود، آشکار است که کسی مانند محمد نعیم زوری که در کار حکومتاری تجربه کافی داشت، می بایست رهبری جریان را به عهده بگیرد.»^{۱۱}

اما گلجان وردک، پس از ختم جلسه تصمیم گیری، نزد صدراعظم رفته و موضوع را به اطلاع او رسانیده بود. این است که اعضای رهبری پیش از توسل به عمل دستگیر شدند. محمد ابراهیم گاوسوار مسلح با یک تفنگچه، در حالیکه درگادی نشسته بود، از طرف افراد حکومتی توقیف شد. از تفنگچه دست داشته استفاده نموده، پولیسی را مورد حمله قرار داد.

یک روایت دیگر از آن طرح

روایتی را که در پایان می خوانیم، از استاد خلیل الله خلیلی است.

استاد خلیل الله خلیلی، شاعر سرشناس، پس از استعفای سردار هاشم خان از طرف جناح شاه محمود- محمد ظاهر شاه، از سرای غربت و دارالتبعید به سوی همکاری تا مقام منشی گری صدراعظم فراز آمد. به همین لحاظ، ابراز نظر و گزارشهای او پیرامون هاشم خان همواره شکایت آمیز و پیرامون شاه محمودخان و محمد ظاهر خان، همراه با جوانب تاییدی و رضایت مندی است. از همین مبنا، نظری به تدارک آن قیام دارد. مطابق تصویری که استاد خلیل الله خلیلی ارائه کرده است، حکومت روزها پیش از آن طرح آگاهی داشت. وی

در این زمینه سخنانی را از زبان صدراعظم چنین می آورد:

« (صدراعظم) گفت : اطلاع آوردند که سید اسماعیل بلخآبی، که یکی از علمای مزارشریف است و پسر گاوسوار هزاره و خواجه نعیم بدبخت اینها همه اتفاق کرده اند، قربان کندکمشتر ترکمن را فریب داده بودند که باید تولی عسکری (را) بالا کنند به کوه آسمایی، می خواستند سیزده عمارت را در کابل حریق کنند و با نفت بسوزانند که از آن جمله قلعه جواد خانه جناب حضرت صاحب نورالمشایخ بود، خانه عبدالغنی خان قلعه بیگی بود و خانه فلان کس و فلان کس ...

چند تا کوه دامنی ها، خواجه اکرام و فلانی نام های مردم ناشناس را (گرفت) اینها هم با اینها متفق بودند، الحمدالله همه گرفتار شدند، هیچ حادثه واقع نشد، حالا نزدیک بود در شهر کابل، یک هنگامه بر پا شود...

گفتم به شما کی اطلاع داد؟

نام کسی از مردم وردک را گرفت...

مطابق روایت استاد خلیلی؛ گلجان وردک روزها پیش نزد صدراعظم مراجعه نموده و از طرح قیام و کودتا به او خبر داده است! خلیلی از این هم بیشتر، نتیجه یی را ابراز می دارد که گویا خواجه محمد نعیم خان زوری، با موافقت سردار داؤودخان در آن جمعیت حضور داشت: از زبان خواجه مصطفی خان* (احتمال زیاد دارد که مجتبی خان باشد) رئیس تفتیش (عضو هیأت تحقیق) می گوید که «خواجه نعیم انکار کرده است و گفته است من در آن جمله دستوری بودم. یعنی هدایت گرفته بودم از یک جایی که نامش را نکرده است.

..

اما سیداسماعیل در کمال تهور و شجاعت گفته است که: ابداً و قطعاً من انکار نمی‌کنم. من می‌خواستم یک تنبیهی بکنم حکومت افغانستان را که بسیار بی‌بازخواستی و بی‌غوری در میان مسلمانها موجود شده... گناه هیچکس نیست، مؤسس اصلی این کار خود من هستم.

گفتند می‌نویسی؟

به خط خود نوشته، که من برای خیر اسلام و خیر افغانستان این کار را کردم...

برای دیگران شان مجال تحقیق باقی نمانده است»

خلیلی برای تایید این روایت، گزارشی را آورده است، که فیصله شده بود تا خواجه نعیم خان اعدام شود، اما سردار داؤود خان مخالفت کرد و به فیصله کابینه امضاً نکرد. و حتا نظرشاه را هم تغییر داد که او اعدام نشود. «به هر حال پادشاه افغانستان، مرگ خواجه محمد نعیم را به شفاعت پسر عم خود معطل کرد» ۱۲

نقد فشرده این تمویل

این روایت از بسا جهات نه تنها با بقیه روایت‌ها و گزارش‌های دقیقتر مشابهت ندارد، بلکه موضوع را مغشوش می‌نماید. در منبع روایت خلیلی دوتن (شاه محمود خان و غلام مجتبی خان) می‌توان چندین اشتباه را سراغ کرد. و ابراز نظر شخصی او، باز هم با بقیه مدارک مقنع، سازگاری ندارد.

در این پیوند به چند مورد اشاره می‌نماییم:

خواجه اکرام، و یارانش زندانی نشدند، پس از توقیف خواجه به سوی

شمالی فرار کردند.

در هیچ جای دیگری منتشر نشده است که خواجه زوری چنین سخنی را گفته باشد. اگرچنان بود، سید بلخی و بقیه زندانیان از موضوع مطلع شده، در زندان و پس از آزادی از زندان، روابط حسنه‌ی بی‌را که با او حفظ نمودند، نمی‌داشتند. معلوم است که پس از رهایی از زندان، روابط بسیار دوستانه و حسنه میان آنها وجود داشت. همان روابط و خواستگاه ضد حکومتی بود که پس از مرگ سید بلخی، خواجه، در جریده‌ی پیام وجدان نبشته‌ی بی‌رأبه یاد او نشر نمود و زنده‌گی او را با ابوعلی سینای بلخی به مقایسه گرفت.

اگر خواجه به دستور داؤود خان وارد چنان پیمان مطرح شده بود، چرا محمد ابراهیم گاو سوار تا آن هنگامی که درگادی نشست و روانه‌ی اقدام گردید، دستگیر نشد؟

در صورت چنان رابطه‌ی دستوری، خواجه نه تنها زندانی نمی‌شد، بلکه به مدارج بالاتری نیز می‌رسید. درحالیکه خواجه در زمان صدارت شاه محمود خان در زندان بود و پس از آن که داؤود خان صدراعظم شد، باز هم آزاد نشد.

پذیرفتنی این است که اتهام به خواجه از افواه مورد نیاز جنجال‌ها و اختلافات وابستگان به جناح‌های سرداران ناشی شده است. طرفداران شاه محمود خان خواسته‌اند، شرکت و همیاری خواجه را ناشی از تصمیم جناح هاشم خان و به ویژه شخص همه‌کاره سردار محمد داؤود خان نسبت بدهند. پس معلوم است که شاه محمود خان نه در روزهای گذشته، بلکه در شب پیش از اقدام از طریق گلجان به آن طرح پی برده است.

چنان شایعه‌سازی و قرینه‌آفرینی نه تنها در جهت مغشوش نمودن موضوع

است بلکه، سیر واقعی برداشتها، وانگیزه های خواجه را پنهان می کند. انگیزه هایی که از تحول در حیات خواجه ناشی شده و منجر به سهمگیری اش برای سرنگونی نظام شاهی شد.

جالب است که در بسیاری منابع، شاه محمود خان و محمد ظاهر شاه با چهره ملایم طبیعت تصویر می شوند، اما در روایت بالا، اعضای کابینه می خواهند که سیدبلخی اعدام نشود، خواجه اعدام شود! ولی این سردار محمد داوود خان است که شفاعت او را نزد شاه می کند!

از ممانعت اعدام خلیلی از طرف شاه خوانده ایم، که می شود باورکردنی باشد. اما شفاعت سردار نزد محمد ظاهر شاه، آن هم در مورد کسی که همراه با یاران هم پیمان خود کمتر از ۱۵ سال را در زندان ماند، باورکردنی نیست.

گفته می شود که «برای دیگران مجال تحقیق باقی نماند.» برخلاف این روایت، از همه تحقیق شده بود. به گونه مثال مراجعه شود به خاطره های شادروان غیاث خان در پیوست این نبشته.

همچنان از زبان غلام مصطفی خان (مجتبی خان) رئیس تفتیش و عضو هیأت تحقیق، گفته می شود که «رفتند، تحقیق کردند به زودی تحقیق فیصله شد و بدون شکنجه و آزار!»

انکار از شکنجه و آزار، اگر از طرف غلام مصطفی خان (مجتبی خان) مطرح شده بود، می توانست از طرف استادخلیلی حداقل هنگام یادآوری خاطره هایش تکذیب شود. زیرا شکنجه ها بازتاب داشتند. پس از دستگیری، برخی اعضای حزب را شکنجه نمودند تا «اقرار کنند». اقرار ادعای دولت را. همانگونه که در آغاز منبع آن تذکر داده شد، حکومت ادعا نموده بود که در اثر دسیسه

کشور خارجی دست به این کار می زدند.

افزون بر آن، در باره وجود شکنجه یادآوری شود که اوضاع و شرایط زندان، طی سالیان متمادی نشانگر شکنجه شباروزی بود. خلیلی هنگام مکث روی زندان دهمزنگ؛ شرایط طاقت فرسا و غیر انسانی آنرا نشان میدهد. اما تنها از آن سالهایی را که مسائلی در رابطه با صادرات سردار هاشم خان مطرح بوده است.

مدارک بی شمار نشان میدهند، که زندانیان در زندان آزار می دیدند و زندانبانها آنها را شکنجه می نمودند. خانواده هایشان در معرض هزارویک دشواری اقتصادی، روحی قرار داشتند. این همه ابعاد شکنجه آمیز نادیده گرفته شده است، گویی آنها طی ۱۵ سال مهمان بودند!!

تأملی پیرامون آن طرح

نگارنده این سطور سالها پیش تا اندازه یی از آمادگی اعضای حزب اتحاد برای کودتا و قیام شنیده بودم. پس آنتر وقتی موضوع را در برخی منابع خواندم، برایم شگفتی دست داد و پرسشهای متعددی مطرح گردید. وقتی از زاویه تناسب نیروی آنها با نیرو و امکانات دولت، به آن اقدام می نگریم، توصل به چنان اقدامی سزاوار تأمل بیشتر می شود؛ مثلاً: آن شخصیت های دقیق درگستره سازماندهی، آگاهی ازامور نظامی، آگاه از امکانات دولت؛ چگونه با چنان توشه و توانی تصور پیروزی را داشتند؟

طبق طرح آنها، قرار بود بعد از ترور صدراعظم، عده یی به سوی زندان دهمزنگ بروند و به یاری زندانیان آزاد شده؛ ارگ شاهی را به تصرف آورند.

درین مورد پرسشهای مشخصتری در میان می آیند، به این ترتیب:

آیا اطمینانی وجود داشت که جمعیت شرکت کننده در مراسم نور روزی و «یکهزار و چند صد نفر» (غبار ص ۲۶۰ جلد دوم) زندانی آزاد شده به زودترین فرصت مسلح می شوند؟

آیا اطمینانی وجود داشت که از ریاست ماشینخانه کابل، جایی که محمد حسن خان وظیفه دار بود، سلاح به دست آنها می رسید؟

آیا در صورت آزادی زندانیان همه مسلح می شدند؟ ترکیب زندانیان آخرسال ۱۳۲۸، تعداد زندانیان سیاسی، سن و سال و حدود پیوند و آمادگی های آنان نیز سزاوار مکت است.

در ادامه باید افزود که چه تضمینی وجود داشت که زندانیان جنایی سلاح گرفته به سوی ارگ بشتابند.

آیا در فاصله زمانی که صدر اعظم به قتل می رسید، تا اقدامات دیگر، قوت های نظامی دولت بی خبر، نظاره گرو منفعل می بودند؟

تا وقتی که نیروهای غور بند، شمالی و مناطق مرکزی به کابل می رسیدند، کدام نیرو به کمک کودتا چیان می رسید؟ زیرا قطعات نظامی متمرکز در کابل، در اختیار حکومت بود، و در آنجا هیچ اقدامی نشد. نمونه کودتای ثور را داریم، که نخست قطعات فعال قوای تانک وارد عمل شدند و بعد به سوی ارگ جمهوری به حرکت افتادند.

وسایل و امکانات در دست داشته رهبری حزب اتحاد نیز بسیار محدود بود. دارنده وسایل مخابراتی نبودند. حتی شخصیت جانباز و جسوری چون، محمد ابراهیم گاو سوار با یک تفنگچه شخصی در گادی نشسته به سوی

دامنه‌ علی آباد روان بود، که درباغبانکوچه به قول شاهد عینی عبدالحمید مبارز «گرفتار گردید. وی مقاومت کرد و به فیرتفنگچه اقدام نمود که مرمی آن پای یک عابر را جریحه دار ساخت.» ۱۳

این اندک پرسشها از منظر توجه به امکانات آنها مطرح گردیده و شگفتی بارمی آورند. اما هنگامی با پرسشهای بیشتری روبرومی شویم، که پیرامون طرح ایشان پس از تصرف قدرت سیاسی، بیندیشیم. پرسش های مانند:

آیا سرنگونی حکومت خانواده نادرشاه و اعلام نظام جمهوری می توانست مردم را متقاعد به پذیرش آنها نماید؟

قطعات نظامی مستقر در چندین ولایت و افزون بر آن، خوانین و رؤسای قبایلی که در مناسبات دوستانه با دربار سلطنتی قرار داشتند، به دفاع از خاندان سلطنتی وارد عمل نمی شدند؟

گویند در خلال جلسات رهبری حزب، نبود اعضای از اقوام پشتون دغدغه خاطر آنها بود.

از همان روی، هنگامی که مرزا محمد اسلم خان موفق به جلب گلجان وردک شد، در واقع اقدام او در چارچوب رفع چنان کمبودی بود. درین راستا است که موضوع چگونگی اندیشیده گی های آنان پیرامون ساخت قبایلی و قومی جامعه با در نظر داشت عاقبت کار مطرح می گردد.

نبود اسناد و یا صورت جلسات از تصامیم آنها هم به این گونه پرسشها زمینه می دهد. شایان یادآوری است که حزب اتحاد، برای آنکه اسنادی از آنها در اختیار حکومت قرار نگیرد، از تهیه فیصله های کتبی خود داری نموده و به نتیجه گیری های شفاهی بسنده می نمودند. باستناد سخن غبار، در این

زمینه» این هاروش مخصوصی اختیار نموده بودند.»

با توجه به اطلاعاتی که تا حال در دست است، نگارنده بر این باور می باشد که آنها از فشارهای حکومت خاندان سلطنتی بر مردم به خوبی آگاه بودند. انگیزه های آنها نیز عمیقاً از وضعیت و احساس اقشار ناراضی جامعه از فشار های حکومت حکایت دارد. فشارها و سرکوبهایی که برای مردم کمتر زمینه تبارز جدی گذاشته بود. اما سینه های همه ملامال از نارضایتی بود. پندار رهبری حزب اتحاد شاید این بود، که با بر افروختن آتش قیام درامنه کوه علی آباد، ناراضیان همه بر پامی ایستند و برای قیام کننده گان، یار و یاور عملی می شوند. تصمیم به اقدام از طرف آنها حاکی از آن است که برای چنان قیامی همه عواقب و جانبازی را پذیرفته بودند.

در مورد ارزیابی آن طرح از طرف رهبران حزب، سخنی را آقای حقی شناس آورده است، که با وجود معلوم نبودن منبع آن، با توجه به رفتارهایی که سید پس از زندان در برابر حکومت و شخص شاه در پیش گرفت، می تواند به گونه انتقاد از خود پذیرفته شود. حقی شناس می نویسد که :

« مع الوصف بعضی از دوستان مرحوم بلخی که در زندان ویا بیرون از زندان با وی نزدیکی و تماس داشته اند، حکایت می کنند که وی خود از اقدام مذکور به عنوان «یک حرکت شتاب زده» انتقاد داشت و می گفت باید حداقل ده سال کارهای تشکیلاتی و فکری و فرهنگی صورت می گرفت بعد به چنین کاری اقدام می شد.» ۱۴

توضیحات و رویکردها

- ۱- م. م. ص. فرهنگ. افغانستان در ۵ قرن اخیر. ص ۴۵۵
 - ۲- دکتر حشمت‌ناس در پاورقی ص ۱۷۵ کتاب دسایس و جنایات روس در افغانستان، می‌افزاید: «و نیز از یادداشتی که دوست دیرین و برادر محترم من جناب آقای دکتر مولایی از تهران به نگارنده فرستاده بودند، (در چوکات کار کتاب- دسایس و جنایات روس) به اختصار استفاده شده است. آقای دکتر مولایی از زبان پدر محترم شان، محمد صفر خان که جز یاران مرحوم بلخی و سالها در زندان بود، شنیده و ضبط کرده است که از هر جهت مستند است. موسفید معزز و محترمی به نام کمندی از اهالی چنداول نیز عین مطلب را بیان داشت.»
 - ۳- نام‌ها و تعداد اعضای شرکت کننده در جلسهٔ تصمیم‌گیری، در چند جای با اندک تفاوتی درج شده‌اند. مثلاً: غبار از ۹ نفر نام برده و مینویسد: «شاید چند نفر دیگر.» ص ۲۵۹ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ. اما در ص ۲۶۰ از زبان سید بلخی ۱۱ نفر می‌نویسد. عبدالغیاث خان ۱۲ نفر (خاطرات). دکتر برین زوری ۱۲ نفر (نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی)، عبدالحمید مبارز ۱۵ نفر. عبدالشکور حکم از اشخاص بیشتر معلومات میدهد.
 - ۴- نقل از محترم محمد آصف آهنگ. جناب آهنگ (و تعدادی از مشروطه خواهان که چند سال بعد از اعضای حزب اتحاد زندانی شدند،) در زندان و خارج از آن شاهد صحبت‌ها و توان تأثیر گذاری بلخی بوده است. از سخنان ایشان به نگارنده.
 - ۵- خالد صدیق چرخ، کتاب «از خاطراتم» ص ۱۴۵
 - ۶- غبار از آن با نام «حزب سری اتحاد» یاد میکند. ص ۲۵۸ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ. محتمل است که صفت سری به آن لحاظ به کار برده شده است که پیش از آن ویش زلمیان (جوانان بیدار) به حیث یک تشکل علنی ابراز موجودیت کرده بود. (۱۳۲۶ خورشیدی). چندین گروه سیاسی دیگر، نیز با فعالیت‌های علنی و شرکت در دورهٔ ۷ شورا به سوی تأسیس حزب علنی مصروف بودند. در محدودهٔ مدارکی که با زنگریسته ایم، تاریخ و مکان تأسیس حزب اتحاد به چشم نخورد.
- عبدالحمید مبارز نویسندهٔ کتاب تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹-

۱۹۹۶ از یک بخش اقتباسی جناب سمندر غوریانی از منبع ایرانی (سید هادی خسرو شاهی) نقل می‌کند، که بر آن مینا، گویا سید بلخی در سازمانی به اسم «مجتمع اسلامی» طی سالهای (۱۳۲۲-۱۳۲۳) همان افرادی را سازماندهی کرده است که ما همواره در فهرست افراد تصمیم‌گیرنده حرکت ۱۳۲۹ می‌بینیم. همچنان از حزب اتحاد نامی نبرده، بلکه آنرا به نام «حزب ارشاد» یاد میکند. در واقع سخنان خسرو شاهی هم از نظر وقت و زمان و هم از نگاه نام اشتباه است.)
مراجعه شود به ص ۱۶۴-۱۶۶ کتاب نامبرده شده از مبارز.)

۷- داکتر امین برین زوری. نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی. جناب داکتر برین زوری نظربه خواهش اینجانب، لطف نموده، اثر خویش را پیش از انتشار در اختیارم گذاشت. در چندین مورد از این اثر بهره گرفته ام. سرگذشت، خواجه اکرام و چند تن دیگر را در نیشته ایشان مفصلتر می‌خوانیم.

۸- عبدالشکور حکم. براندازی حزب اتحاد و زندانیان استبداد. ص ۳۴. کابل. انتشارات فیضی. ۱۳۸۸ خورشیدی

۹- غبار. ص ۲۵۹ جلد دوم.

۱۰- عباس دلجو. سایت نمای نزدیک

۱۱- داکتر امین برین زوری. منبع شماره ۷

۱۲- (یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی. طی مکالمه با دخترش ماری خلیلی ص ۳۵۳-۳۵۶). امریکا. ۲۰۱۱.

۱۳- مبارز اثر یادشده در شماره ۶.

۱۴- داکتر حقشناس. دسایس و جنایات. ص ۱۷۵

* - از آنجایی که در کتاب یادداشت‌های استاد خلیلی (ص ۳۵۶)، نام رئیس تفتیش صدارت غلام مصطفی خان آمده است، و در بقیه منابع غلام مجتبی خان، برای اطمینان از درستی نام به سالنامه سال ۱۳۲۹ خورشیدی مراجعه شد. بعد از ملاحظه نام مجتبی خان، متیقن شدم که در وقت ترتیب یادداشت‌های خلیلی اشتباهی رخ داده است.

انگیزه‌های طرح قیام

ادعای حکومت را که در آغاز آوردیم، مانند هر ادعای مشابه و ناپذیرفتنی کنار میگذاریم. زیرا اگر قرار باشد انگیزه آن جمعیت برای سقوط حکومت یا حاکمیت خاندان سلطنتی را در اثر تبانی با کشور خارجی در نظر بگیریم، نه تنها سند و مدرک، شاهد و گواهی وجود ندارد، بلکه بسیار سخیف هم به نظر می‌آید. برخلاف ادعای حکومت، مدارک و گواهی اعضای آن جمعیت حاکی از انگیزه‌های مستقل و با تأثیر پذیری از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور است. این انگیزه‌ها را در اسنادی می‌توان سراغ نمود که از سخنان شادروان اسماعیل بلخی هنگام «استنطاق» نقل شده است. گویند در نخستین روز «تحقیق» جسارت و تهور او در ابراز انگیزه‌ها، به ویژه با فصاحت و بلاغتی که داشت، شب هنگام به اطلاع شخص صدراعظم و شاه رسید. نمونه‌هایی را می‌آوریم که در پاسخ هیأت تحقیق گفت، نوشت و در پای آن امضا کرد:



۱- از سخنان سید اسماعیل بلخی هنگام «استنطاق»

«... در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند، در قبایل افغانه از فرط عسرت در شینوار عندالاحتیاج زن حسینیه و زیبای خود را بازن بدشکل دیگری که نسبتاً زندگی مرفه دارد با گرفتن چند دانه بز و مبلغی نقد مبادله می نمایند (سر می گیرند) آدم فروشی خصوصاً از جنس لطیفه بازار گرم دارد، دختر فروشی و بهای آنرا مبلغ گزافی به عنوان (ولور) گرفتن شیوع عام یافته و جزو کلتور گردیده و این بدعتها نمایانگر منتهای فقر و بیچارگی مردم بد بخت این مرز و بوم است. کوچیها هنوز با حیات بدوی مبتلا و این با آنچه انسانیت نام دارد بیگانه اند.

طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی می کنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشریه محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه هائیکه به نام پشه یی یا (شاتری) یاد میشوند و در دره های مشکل گذار کوهساران و قله جبال آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است، نان گندم را در عمر خود مزه نکرده اند.

ابواب علم و معرفت بر روی عموم بسته و ملت قهرآدر ورطه جهل نگهداشته شده تا دایماً محل استثمار مستکبران و اقویا باشند. فرهنگ و معارف مروج امروز که بی شباهت به روش استعمار گران نیست، روحیه فرزندان این خاک را کشته خصوصاً با جلوه های تبعیضی استعدادها را در نطفه خنثی کرده است. خودی و شخصیت سرکوب شده، اختناق و فشار بر مشاعر عامه حاکم است. مردم امنیت مالی و جانی ندارند. محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنایش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن به سر می برند. احساس مردم از دلچسپی به وطن کور شده، دوام این زندگی برای همه ناگوار و از آن بیزارند. مسؤول تمام این بد بختیها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی میکند. ما بر خاسته ایم این بار کثیف را از شانہ بر اندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد» ۱۵.

۲- از سخنان غیاث خان، هنگام «استنطاق»

سوال: شما چه نظامی می خواستید؟

جواب: باتوجه به شرایط عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و مشکلات اجتماعی دیگر و رفع این مشکلات، نظام جمهوریت از نظر ما مناسب ترین نظام است.



غیاث خان کوهستانی

سوال: نام همه دوستان افغان خود را بگویید .

جواب: گلجان وردک بود که آن هم همکار شما بر آمد.

سوال: در مجلس های خصوصی در چه مورد صحبت میکردید؟ جواب: از مشکلات مردم، از فقر، بیسوادی.

سوال: چرا اقدام به اینکار کردید؟ شما میتوانید درشورا داخل شده از این طریق به حل مشکلاتی که می گوئید، رسیدگی می کردید تا کودتا.

جواب : فکرمی کنم مشکل کشور به شورا درست نمی شود . چون حکومت فکر می کند مشکلی وجود ندارد، تا برای رفعلش راه حلی پیدا شود. در ولایت ما مردم بُوره رانمی شناسند توت خشک را در آب تر می کنند و صبح می خورند. خوراک اکثریت مردم نان جو و جَواری می باشد. اُماچ، پیتی و سبزی هایی که در لب جوی می روید. بچه های خرد و حتی بزرگان بوت برای پوشیدن ندارند. از چوب برای خود نعلین درست می کنند.مکتب ندارند . شفاخانه ندارند. مردم حتی برای درد شکم از مُلا تعویذ می گیرند. داماد در

مراسم عروسی خود لباس قرض می‌گیرد. تیرماه (ماه سرطان) گوسفند می‌کشند و تا فصل بعد از روغن همان گوسفند استفاده می‌کنند. درحالی‌که کرم میزبانش و تلخ می‌شود. این درحالی است که همین مردم برای حکومت از انسان، حیوان، زمین و درخت مالیه پرداخت می‌کنند.

حتی راه‌های ولایت کشور را همین مردم درست کرده‌اند. من به یاد دارم برای درست کردن راه منطقه ما مجبور بودیم خاک و ریگ بیاوریم (من از پشت کوه قاف صحبت نمی‌کنم. از نزدیکترین ولایت به مرکز یعنی پروان و منطقه گلبهار صحبت می‌کنم. حالا فکر هزاره جات را خودتان کنید. «۱۶»

* * *

اعمال شکنجه برای دریافت اعتراف اجباری

حکومت از نخستین روز توقیف اعضای حزب اتحاد، سعی کرد تا اعتراف دلخواهی از آنها به دست بیاورد. از آنجایی که اطلاعات در محدوده گزارش گلجان وردک در اختیار حکومت بود، برای دسترسی به بقیه اعضا و جمع آوری بیشتر اطلاع، توسل به شکنجه در پیش گرفته شد. وسیله‌ای که نزد کارگزاران و مستخدمین دولت یگانه‌ترین وسیله برای انجام تحقیق بود. و آنجایی که بارها اجازه اجرای شکنجه را از طرف حکومت دریافت شده بود، برای اعمال آن دست باز داشتند. یادآوری می‌شود که پیرامون اعمال شکنجه در حق زندانیان حزب اتحاد، منهای طرفداران حکومت و وابستگان هیأت تحقیق، سایر کسانی که پیرامون موضوع عطف نموده‌اند، همه از اعمال آن در حق زندانیان نوشته‌اند. چند منبع را بنگریم:

۱- غیاث خان کوهستانی:

«هشت روز نگذاشتند که بخوابم. خیلی خسته و گیج بودم. برای وضو آب خواستم (ندادند). با ولچک وزولانه به یک مشکل تیمم زدم (هنگامی که آب برای وضو کردن نمازخوان میسر نباشد، از شیوه تیمم یا کشیدن دست بر روی، دست ها وپای ها استفاده می شود.) و شروع به خواندن نماز کردم. وقتی به سجده رفتم، نفهمیدم چه شد. خوابم برده بود. وقتی پولیسی بالگرد به گرده سمت چپم زد، به خود آمدم. همیشه وقتی هوا سرد می شود (گرده ام) خیلی دردمی کند.

ما روزها درحالیکه از دهن و دماغ ما خون جاری بود، ادامه دادیم. هر کدام فکر می کردیم که وضعیت دیگران بهتر است. اما وقتی دردهلیز رو به رو می شدیم، می دیدیم که هیچکدام وضعیت بهتر نداریم.

میرعلی گوهر آقاریش سفید بود و حتی مراعات پیری او را نیز نکردند. وقتی ریش سفیدش را پراز خون می دیدم، به گل جان وردک نفرین می کردم.» ۱۷

۲- غبار:

«... محبوسین زجر بسیاری را از کوته قلفی و بیدار خوابی و ترک اجباری مطالعه و دخانیات و عدم ملاقات با اولاد و اطفال، در زیر زنجیر و ولچک کشیدند.» ۱۸

۳- فرهنگ:

«اشخاص مذکور برای مدت ۱۴ سال یعنی تا سال ۱۹۶۴ بدون آنکه قضیه شان به محکمه محول گردد، در زندان ماندند و سپس بدون توضیح علت زندانی شدن رهایی یافتند. طبعاً این حادثه که خاطره گیر و گرفت دوره محمدنادر شاه و محمد هاشم خان را به یاد می آورد، در افکار عامه اثر بدی بجا گذاشت.» ۱۹

هیأت تحقیق

«اعضای هیأت تحقیق عبارت بودند از:

جنرال غلام سعید سریاور صدر اعظم

جنرال فیض محمد پسر حاجی نواب خان که سر یاورشاه بود.

میرزا غلام مجتبی خان رئیس تفتیش دیوان محاسبات.

جنرال محمد عارف خان

عبدالحکیم خان پسر ملاقندی والی کابل.

عبدالعزیز خان (از وی در خاطرات غیاث خان نامبرده شده است)

از جریان تحقیق بر می آید که محمد آصف خان قوماندان امنیه ولایت کابل هم در جمله

هیأت حضور می یافت. او قبلاً یاور سردار اسدالله خان و از خاصان شاه محمود خان

بود.» ۲۰

جرابیش از ۱۴ سال زندان بدون محاکمه ؟

اعضای حزب اتحاد که از ایشان در صفحات پیشتر نام برده شد، از اول

حمل ۱۳۲۹ خورشیدی الی ۱۰ میزان سال ۱۳۴۳، در زندان دهمزنگ کابل زندانی

بودند. گرچه حکومت اطلاعیه دهم حمل ۱۳۲۹ را نشر نمود و ادعا ورزید که

اسناد آنها از رایه میشود، اما بدون ارایه سند با او امر شفاهی، بدون محاکمه حتماً

فرمایشی و نمایشی، در زندان به سر بردند.

هنگامی که چنان وضعیت مبنی بر فیصله و تصمیم شفاهی و بدون

محکمه را می یابیم، با داشتن اطلاع از تاریخ مردم آزاری میهن خویش، متوجه

می شویم که در گذشته ها نیز چنین فیصله ها و دستورها در اختیار زمامداران

بود. با این تفاوت که در سده های پیشین، قانونی وجود نداشت. اما در زمانی

که اعضای حزب اتحاد توقیف شدند، « اصول نامهٔ اساسی » هم داشتند. با چنین عملکردیابی اعتنایی و عدم رعایت قانونی که خود ترتیب نموده بودند، می‌نگریم که توسل زمامداران به امر شفاهی در مورد محکومیت مخالفین، بُعد دیگری از ویژه گیهای نظام های استبدادی و دیکتاتوری است. زیرا روشن می‌شود، که وضع قانون از طرف آنها، به معنی پایبندی به قانون نبود. حکومت های خود کامه درگسترهٔ گیتی با داشتن قانون ویا بدون آن، لزومیدهای خویش را در برابر مخالفین عملی کرده اند. در اینگونه نظام ها، گرچه مطابق نیاز ظواهر روز، قوانینی ترتیب و ابلاغ شده اند، اما حاکمان حاضر نبوده اند، به رعایت آن بپردازند. مثلاً در « اصول نامهٔ اساسی » محمد نادرشاه که تا سال ۱۳۴۳ نافذ بود، چنین میخوانیم:

اصل یازدهم:

« حریت شخصیه از هرگونه تعرض مصون است. هیچ کس بدون امر شرعی و اصولنامه های موصوف توقیف و مجازات نمی شود...»

ویا « اصل نوزدهم:

شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج احکام شرع شریف و خارج اصولنامه های دولت، هیچ کس مجازات داده نمی شود. (فصل حقوق عمومیة تبعهٔ افغانستان.)

در همان « اصول نامه اساسی » فصلی زیر نام محاکم موجود است که با ۸ اصل، موادی را تعیین کرده است. به طور مثال: « اصل هشتم و هفتم. محاکم عدلیه مرجع دعاوی عمومیه شرعیه می باشد.

اصل هشتم و نهم: همه محاکم از هرگونه مداخلت آزاد هستند. » ۲۱

اما حکومت هنگام توقیف و شکنجه مخالفین هیچیک از این « اصول » را رعایت نکرد.

پس بی سرنوشتی همراه با ماندن در زندان، زنده گی به غضب گرفتار شده گان را رقم زد. مرحوم غباربا توجه به آن روش حکومت است که به درستی پیرامون سنت استبدادی و بی قانونی و آمرانه آنها نوشت که:

« قانون افغانستان، فقط لبهای برادران حکمران است و بس. » ۲۲

در پیشینه ها، اگر به گونه مثال از سلاطین غزنوی مثالی بیاوریم، مستبدی چون می گفت، فلان کس در محبس بماند و یا وقتی گفته بود، آن سنگ بزرگ در راهی باشد؛ در برابر امر او، نه چون و چرایی در کار بود و نه قانون و چارچوبی که حدود و ثغور حاکم و حقوق شهروند رامعین می کرد. در این مورد نمونه جالب از یکی از سلاطین مستبد غزنوی داریم که:

« روزی در راه به کارگری رسید که سنگی گران بر سر نهاده برای بنای او می برد و سخت ناتوان شده، سلطان را دل بر او بسوخت و فرمود: «ببندار!» و کارگر آن را بینداخت. همچنان مدت‌ها آن سنگ در میدان می بود و به اسپان در میدان صدمه می رساند، از سلطان اجازه خواستند که آن را به کناری نقل کنند، گفت: چون گفته ام بگذارید اگر بگویم بردارید، دلیل بر بی ثباتی قول ما کند! و آن سنگ تا پایان سلطنت وی در میدان افتاده بود و محض احترام قول سلطان بر نمی داشتند »

این نمونه ها را در زمان صدارت سردار محمد هاشم خان بسیار به وضاحت می بینیم که پس از او نیز به گونه های مختلف ادامه یافت.

اما ویژگی عدم رعایت قانون در افغانستان و در هنگام موضوع طرف نظر ما

این است که حاکمان به قانونی که خود وضع کرده و پیرامون آن تبلیغاتی نیز نموده بودند، اعتنا نکرده، ثبات رأی استبدادی پیشینه را تا دوام بخشیدند. پس بالبها یا فرمان شفاهی امر کرده اند که اعضای حزب اتحاد هم مانند دیگران در زندان «باشند». ...

این است که انگیزه وضع قانون ولی عدم رعایت آن، یکی از موضوعات مهم را در استبداد شناسی ساختاری معرفی می کند که محمد نادرشاه پایه گذار آن بود و مدتها به درازا کشید. قانون او به رغم جوانب انحطاطی و ریا کارانه که در زمینه حقوق شهروندان داشت و فقط امتیازاتی برای خاندان حاکم را در نظر گرفته بود، اما از محکمه و محاکمات ادعاهایی داشت. ادعا و نمایش چنان بود که گویا در موارد نقض قانون، محکمه دایر می شود. در واقع زمامداران به ضرورت قانون واقف بودند. گناه بیشتر آنها در این هم است که دانسته و فهمیده به نقض قانون می پرداختند. در حالی که در سده های پیشین، زمامداران ادعای چنان قانونی را هم نداشتند.

نمونه عبدالملک خان عبدالرحیم زی را که از نظر زمانی بعد از توقیف اعضای حزب اتحاد بود، پیشتر دیده ایم. (مراجعه شود به کتاب کودتای نام نهاد عبدالملک عبدالرحیم زی از این قلم)

گفتند «باشد». همان بود که او و یک تعداد دیگر را سالها با اتهام واهی و دوران واقعیت در زندان نگهداشتند. اما ملک خان به قانون و رعایت آن پافشاری داشت و می گفت بیایید که مطابق قانون تان باشما صحبت کنم.

اعضای حزب اتحاد، مانند تعداد بیشمار دیگر، قربانی همینگونه حکومتداری خودرایانه و بی اعتنایی به حقوق بشری شدند.

و این تنها از ناحیه بی سرنوشتی آنها و این که چرا بدون محاکمه در زندان ماندند، مطرح نیست. بلکه این پرسش که چرا آنها را اعدام نکردند؟ هم در میان می آید. و این پرسش پاسخ جو هنگامی بیشتر به مشغولیت ذهن می انجامد، که نخست سید بلخی، سخن دل و اصل انگیزه را گفت و تایید نمود که بلی ما می خواستیم، ریشه چنین نظام را براندازیم. به سخن دیگر سید بلخی دست به انکار نزد، گفت بلی می خواستیم این نظام را سرنگون کنیم. زیرا در حق مردم افغانستان بی عدالتی و ظلم رواداشته است.

وقتی از چنان خروشیدن سید بلخی می خوانیم، ناگزیر پرسش چرا او و اعضای حزب اتحاد اعدام نشدند، مطرح می گردد. زیرا آن زمامداران بارها امر اعدام تعدادی از شخصیت ها را داده اند، که دست به تشبث مخالفت آمیز هم نیازیده بودند. بارها صد ها تن از مخالفین و یا مردم عادی و فاقد موضع مخالفت آمیز را شکنجه نمودند که از مخالفت چیزی بگویند تا اعدام شوند. اما سید بلخی که از شکنجه یاران خود نیز آگاه بود، گفت درست است می خواستیم شمار اسرنگون کنیم.

زمامداران هم مانند موارد مشابه هرگز لب به سخن نگشودند. حتا هنگامی که اختلافات درونی چندین بار تبارز یافت، در این باره حرفی ابراز نکردند.

بهبتر است که برای دریافت پاسخ روشن پیرامون انگیزه عدم اعدام، به دریافت سیاست های همان مقطع دربار سلطنتی روی آوریم:

پس از استعفای اجباری سردار محمد هاشم خان، تعدیلی متأثر از عوامل تازه پدید شده در منطقه و افغانستان و در سیاست های خشونت آمیز دربار ایجاد شد. اما در علایق دو برادر زاده هاشم خان یعنی محمد داؤد و محمد نعیم، آن ظواهر نیز زمینه پذیرش نیافت، بلکه دلبستگی به رفتار های حکومتداری محمد هاشم خان

محفوظ بود. از آنرو سالهای صدارت شاه محمودخان، همراه است با کار شکنی طرفداران هاشم خان، امثال عبدالمجید خان زابلی، و دوبردارزاده هاشم خان و چند تن دیگر. در اوضاعی که شاه و صدراعظم جدید سپه سالار شاه محمود خان، از روی ناگزیری نیازهای حکومتداری، و عده اصلاحات دادند و برخی از زندانیان از بند آزاد شدند و وعده های بیشتر در زمینه اصلاحات سیاسی از جمله تحمل جمعیت های سیاسی مطرح شده بود، جناح حاکم اعدام آنها را مصلحت ندید.

همچنان باید در نظر داشت که محمدظاهر شاه در سایه هراس همیشگی از بابت سرکوب های خونین پدر و کاکاها (هاشم خان و برادرانش) روزگاری به سر می برد. این بود که پس از زمانه هاشم خانی، شاه به سهولت دل به فیصله های پیشین و صحنه گذاری به حکم اعدام نمی داد.

دریافت کمک ها، داشتن آبروی سیاسی در ملل متحد، و نگرانی از ناحیه رفتن بریتانیه از هند جمیع عوامل و دلهره هایی بود که فیصله اعدام آنها را نمی پذیرفت. ورنه سپه سالار شاه محمودخان، در زمان نادر شاه و پس از آن در زمان شاهی محمد ظاهر شاه و صدارت محمد هاشم خان، خون بسیار ریخته است.

افزون بر آن، سخنان قاطع سید بلخی و بقیه اعضای حزب اتحاد، هراسی را برای دربار سلطنتی بار آورده بود. دریافت گزارشها از طرف دربار مبنی بر اینکه اعضای حزب اتحاد در نظر داشتند، دست به عملیات خشونت آمیز بیازند و قرار بوده است که حرکت آنها را مردمان بیشمار ای استقبال نمایند، برای دربار چنان هراس انگیز و ترس آفرین بود که در پی اعدام آنها نشد.

دربار سلطنتی که از رفتارهای خشونت آمیز پیشین فقط ثمره تحکیم

حاکمیت خاندانی را چیده بود، اما غافل نبود که تداوم آن منجر به تشدید نفرت و سمت دادن مخالفین به سوی خیزشهای مسلح شده و حیات حاکمیت را به خطر روبرو می کند. عقب نشینی در برابر قیام روبه گسترش مردم مناطق مرکزی به رهبری محمدابراهیم گاو سوار (۱۳۲۴)، تجربه دیگری برای دربار و ازچنین تعدیل در رفتار و در واقع هراس آن حکایت داشت.

نتیجه آن شد که حکومتگران به تصمیم هروقت میسر و طبیعی متوسل شده و فیصله کنند که زندانیان حزب اتحاد، بدون محکمه در زندان باشند.

پس از سقوط حکومت شاه محمود خان، اراده و تصمیم در جهت تداوم توقیف زندانیان بود. سردار محمد داؤد خان که در واقع پایه های نفوذ خویش را در واپسین دوران صدارت شاه محمود خان در کابینه محکم نموده بود، به اقتضای اوضاع جدید و شیوه حکومتداری دیکتاتور مئشانه، به توسعه و تشدید سرکوب های پایان حکومت شاه محمود روی آورد. از اینرو زندانیان تا هنگامی در زندان ماندند، که چرخش دگر باره و تعدیلات در حکومتداری در دهه چهل خورشیدی رونما شد.

پس از زندان

زندانیان حزب اتحاد در دهم میزان سال ۱۳۴۳ خورشیدی آزاد شدند. برخی به مؤسسات مختلف دولتی به دنبال کار رفتند، اما نظامیان رادار تیش نپذیرفتند. بعضی از آنها به حیث مامورینی که « اجیر » می نامیدند به کار پرداختند.

سید بلخی آرزوهای محمد ظاهرشاه را برای دیدار و دیدارها پذیرفت و روابطه‌یی میان آنها ایجاد کرد. اینکه در مواضع سید نرمشی اساسی ایجاد شده باشد، سخنی است سزاوار تأمل. اما هیچ مدرک و گواهی در دست نیست که حاکی از خدمت او به دربار باشد. سید پس از زندان نیز مشغول دیدارها و مسافرت‌های داخلی و بیرون از کشور بود (به پیوست‌ها مراجعه شود).

. سید در سن ۴۸ سالگی در سال ۱۳۴۷ در شفاخانه‌ی علی آباد، وفات یافت. پیرامون علت مرگ او دو روایت وجود دارد.

داکتر خانگی او داکتر فتح نجم، که سالیان متمادی داکتر معالج محمد ظاهرشاه نیز بود؛ در شماره ۳۴ هفته نامه امید، مرگ او را در اثر حمله قلبی تذکر داده است. ۲۳

روایت دومی، علت مرگ او را ناشی از تصمیم حکومت و مسمومیت در شفاخانه تذکر داده و بر این مبنا، به سید به عنوان یک شهید نگاه می شود.

خواجه محمد نعیم زوری که از هر نوع همکاری با حکومت‌های بعدی خود داری کرد، در سال ۱۳۹۰ در کارته ۴ وفات یافت.

عبدالغیاث خان کوهستانی، در سال ۱۳۵۵، در مسیر راه چغسرای - جلال آباد در اثر انفجار مینی جان بخشید. ۲۴

میرعلی گوهر که در انتخابات دوره ۱۲ شورا نماینده مردم غوربند انتخاب شده بود، در اواخر جمهوری داؤودخان وفات کرد.

محمد اسلم شریفی همراه با یک فرزندش از طرف خلقی ها به شهادت رسید.

محمد ابراهیم گاو سوار در حالی که به پیری رسیده بود، وفات نمود.

میراسماعیل دلیری، در دوره ۱۳ شورای ملی نماینده مردم سرخ پارسا شد و در پیری وفات نمود.

قربان نظر ترکمن، در اواخر سال ۱۹۷۷ وفات نمود.

دیگران که از شرح حال آنها اطلاع بیشتر نیست، شنیده شده است که وفات نموده اند. ۲۵.

آرزو می رود به تهیه شرح حال مفصل آنها توفیقی دست دهد.

توضیحات و رویدادها

- ۱- م. م. ص. فرهنگ. افغانستان در ۵ قرن اخیر. ص ۴۵۵
- ۲- دکتر حشمت‌ناس در پاورقی ص ۱۷۵ کتاب دسایس و جنایات روس در افغانستان، می افزاید: « و نیز از یادداشتی که دوست دیرین و برادر محترم من جناب آقای دکتر مولایی از تهران به نگارنده فرستاده بودند، (در چوکات کار کتاب- دسایس و جنایات روس) به اختصار استفاده شده است. آقای دکتر مولایی از زبان پدر محترم شان، محمد صفرخان که جز یاران مرحوم بلخی و سالها در زندان بود، شنیده و ضبط کرده است که از هر جهت مستند است. موسفید معزز و محترمی به نام کمندی از اهالی چنداول نیز عین مطلب را بیان داشت. »
- ۳- نام ها و تعداد اعضای شرکت کننده در جلسه تصمیم گیری، در چند جای با اندک تفاوتی درج شده اند. مثلاً: غبار از ۹ نفر نام برده و مینویسد: «شاید چند

نفر دیگر» ص ۲۵۹ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ . اما در ص ۲۶۰ از زبان سید بلخی ۱۱ نفر می نویسد. عبدالغیاث خان ۱۲ نفر (خاطرات). دکتر برین زوری ۱۲ نفر (نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی)، عبدالحمید مبارز ۱۵ نفر. عبدالشکور حکم از اشخاص بیشتر معلومات میدهد.

۴- نقل از محترم محمد آصف آهنگ . جناب آهنگ (وتعدادی از مشروطه خواهان که چند سال بعد از اعضای حزب اتحاد زندانی شدند،) در زندان و خارج از آن شاهد صحبت ها و توان تأثیر گذاری بلخی بوده است. از سخنان ایشان به نگارنده .

۵- خالد صدیق چرخي، کتاب «از خاطر اتم» ص ۱۴۵

۶- غبار از آن با نام «حزب سری اتحاد» یاد میکند. ص ۲۵۸ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ . محتمل است که صفت سری به آن لحاظ به کار برده شده است که پیش از آن ویش زلمیان (جوانان بیدار) به حیث یک تشکل علنی ابراز موجودیت کرده بود. (۱۳۲۶ خورشیدی). چندین گروه سیاسی دیگر، نیز با فعالیت های علنی و شرکت در دوره ۷ شورا به سوی تأسیس حزب علنی مصروف بودند. در محدوده مدارکی که با زنگریسته ایم، تاریخ و مکان تأسیس حزب اتحاد به چشم نخورد.

عبدالحمید مبارز نویسنده کتاب تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹-۱۹۹۶ از یک بخش اقتباسی جناب سمندر غوریانی از منبع ایرانی (سید هادی خسرو شاهی) نقل می کند، که بر آن مبنا، گویا سید بلخی در سازمانی به اسم « مجتمع اسلامی » طی سالهای (۱۳۲۲-۱۳۲۳) همان افرادی را سازماندهی کرده است که ما همواره در فهرست افراد تصمیم گیرنده حرکت ۱۳۲۹ می بینیم. همچنان از حزب اتحاد نامی نبرده بلکه آنرا به نام «حزب ارشاد» یاد میکند. در واقع سخنان خسرو شاهی هم از نظروقت و زمان وهم از نگاه نام اشتباه است.)
مراجعه شود به ص ۱۶۴-۱۶۶ کتاب نامبرده شده از مبارز.)

۷- داکتر امین برین زوری. نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی. جناب داکتر برین زوری نظربه خواهش اینجانب، لطف نموده، اثر خویش را پیش از انتشار در اختیارم گذاشت. در چندین مورد از این اثر بهره گرفته ام. سرگذشت، خواجه

- اکرام و چند تن دیگر را در نبشتهٔ ایشان مفصلتر می خوانیم.
- ۸- عبدالشکور حکم. براندازی حرب اتحاد و زندانیان استبداد. ص ۳۴. کابل. انتشارات فیضی. ۱۳۸۸ خورشیدی
- ۹- غبار. ص ۲۵۹ جلد دوم.
- ۱۰- عباس دلجو. سایت نمای نزدیک
- ۱۱- داکتر امین برین زوری
- ۱۲- (یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی. طی مکالمه با دخترش ماری خلیلی ص ۳۵۳-۳۵۶). امریکا. ۲۰۱۱.
- ۱۳- ص ۱۶۷ مبارز اثر یادشده.
- ۱۴- داکتر حقشناس. دسایس و جنایات. ص ۱۷۵
- ۱۵- عباس دلجو. به نقل از خواجه محمد نعیم خان. سایت نمای نزدیک
- ۱۶- چند خاطره. غیاث خان کوهستانی. پیوست این بخش.
- ۱۷- منبع بالا
- ۱۸- غبار. افغانستان در مسیر تاریخ ج ۲ ص ۲۵۹
- ۱۹- فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۴۵۵
- ۲۰- عباس دلجو. سایت نمای نزدیک
- ۲۱- «اصول نامهٔ اساسی» ۱۳۱۰. ۸. عقرب. ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۵۰.
- ۲۲- م.غ. غبار افغانستان در مسیر تاریخ. جلد دوم. ص ۱۰۵
- ۲۳- خالد صدیق چرخ. برگی چند از هفته های تاریخ در افغانستان. ج ۲. ص ۲۱۰ چاپ امریکا. ۲۰۱۲
- ۲۴- نامهٔ معلوماتی جناب وحید غیاثپورکاضمی، فرزند شادروان غیاث خان کوهستانی به نگارنده
- ۲۵- دکتور امین بزین زوری. فرزند شادروان خواجه محمد نعیم زوری. نهضت نو روزی سال ۱۳۲۹. متن انتشار نیافته.

* * *

پیوست ها

پیوست نخست

چند خاطره و یادداشت برجای مانده از شادروان عبد الغیاث خان کوهستانی

(عضو هیأت رهبری حزب اتحاد)

یادداشت:

در کتاب کوچک «سوگندها در تاریخ افغانستان معاصر» از دیدار کوتاه شخصیتی نام بردم به اسم غیاث خان کوهستانی. مردی بود بلند بالا و سپید چهره.

چند سال بعد از آن دیدار، آگاهی یافتم که او هم برگی از تاریخ بود. پسانترخبر خبرمرگ تأثیر بارش را شنیدم. هنگامی که جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف شادروان غبارانتشار یافت، نام او را به عنوان یک تن از اعضای حزب اتحاد، و رهبران کودتا-قیام نوروز سال ۱۳۲۹ دیدم.

در زمینه علاقمندی به شرح حال چنین شخصیت ها یادآوری نمایم که از سالها به اینسو، حسرت داشتن اطلاع بیشتر، یا یافتن زمینه آشنایی با بازمانده گان و آشنایان آنها را احساس نموده ام. این آرزومندی چندبار تا اندازه یی به ثمرنشسته است. و چه بسا که مطابق نیاز برای بیرون آوردن

اسناد و مدارک از پشت دیوارها و طاقچه و یا داخل صندوق های چوبین کنار کدوها گذاشته شده، اسنادی به دست آمده اند. گاهی هم به گونه اتفاقی، اما بر اساس نیاز و شایع شدن این نیاز است، که عزیزانی پام را نزد پیران دارنده اطلاعات رسانیده اند.

در واقع با اندک دسترسی به آرزو مندی هایم، چند بار مصداق «جوینده یابنده است» را شاهد بوده ام.

از جمله هنگام نگارش کودتا- قیام در نظر داشته به رهبری حزب اتحاد، سرچشمه هایی را باز یافتم.

روزی از پیرمرد جوان دل و نستوه، جناب استاد شکور حکم که خدایش عمر بیشتر با تندرستی و توان ادامه نوشتن دهد، از آنسوی اقیانوس از طریق تلفون شنیدم که جوانی سراغم را گرفته است که در دامن درد پرورش یافته و قدر افراشته است. گفتم خدا درد بیشترش ندهد که ما درد آشنایان، نشسته ایم تا اشک های چندین دهه را به جویبار تاریخ بسپاریم. ایشان چه کسی باشند؟

جناب حکم گفت: آقای وحید غیاثپور کاظمی است. فرزند شادروان غیاث خان کوهستانی، صاحب منصبی که عضو حزب اتحاد بود و شما هم از ایشان در «سوگند ها...» یاد مختصری کرده اید.

لحظه دیدار چند دهه پیش در نظرم بار دیگر مجسم گردید و هنوز از خود او نا شنیده، اطمینانم شد که سخنی بیشتر از پدر وزنده گی در آمیز خانواده در سینه دارد. لحظات بعد گمانی بر جای نماند که این حدس و گمان درست اند. کوتاه مدتی سپری شد، ورق های نامرتب و بدون تناسب چار طرف اضلاع

آن را در پاکتی گرفتم که راجستر هم شده است. راجستر به این دلیل که جناب وحید غیاثپور کاظمی، برخی از اصل دست نوشته ها را فرستاده است، تا مبادا در بدترین شرایط گم شوند. اوراق بی تناسب، کاغذ های خریطه های سمت اند که در محبس برای شادروان غیاث خان میسر شده است. جناب کاظمی، برای آنکه زحمت باز خوانی نامه ها را از طرف من فروکاسته باشد، یک بار دیگر، رونویسی از آنها را نیز فرستاد.

با این یادداشت که :

«روانشاد پدرم در زندان، همیشه با نوشتن نامه های دلگرم کننده سعی در آرام کردن و امیدوار شدن همسر و فرزندانش داشت. هر چند سانسور شدید برای ارسال نامه هاز محبس وجود داشت، اما بعضی نامه ها به کمک وطنداران به اعضای فامیل می رسید.

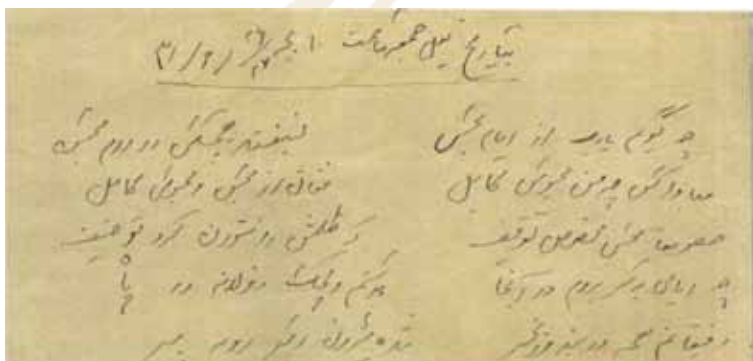
پدرم در زندان، قسمتی از خاطرات خود را با استفاده از پنسل در روی کاغذ خریطه سمنت، به نظم و نثر نوشته بود که متأسفانه قسمت های زیادی از آن توسط مامورین حکومت از بین برده شد. پس از آزادی از زندان، در مسافرت وظیفوی بود و کار می کرد. تا اینکه در سال ۱۳۵۵ هـ. در مسیر راه چغه سرای-آسمار، در اثر یک واقعهٔ مینگذاری جان به جان آفرین بخشید.»

تصور می شود که شادروان غیاث خان در زندان، در پی تهیهٔ یادداشت های روزمره بوده و یا اینکه برخی از روز ها با استفاده از امکانات به نوشتن آنها پرداخته است. مثلاً در جایی که می نویسد: امروز، دخترم بی بی مدینه که هشت ساله است (شمارهٔ ۱۲. شماره ها را این قلم نهاده است).

و یا وقتی می خوانیم که: «یک دانه کتاب مثنوی بود...» چنان معلوم

میشود که آن خاطره را پسانتر نوشته است. مسلم است که در هر تلاشی اطاق زندان و یا غافلگیر شدن از طرف مامورین، برخی از یادداشت‌هایش از دست رفته اند. با آن هم چند یادداشت از خاطرات که در دست است، گوشه هایی از زندگی و فضای زندان را به خوبی می نمایانند. آنها را در پایان انتشار می‌دهیم:

۱- هشت روز نگذاشتند که بخوابم. خیلی خسته و گیج بودم. برای وضو آب خواستم (ندادند). با ولچک و زولانه به یک مشکل تیمم زدم و شروع به خواندن نماز کردم. وقتی به سجده رفتم نفهمیدم چه شد. خوابم برده بود. وقتی به خود آمدم که ماموری با لگد به گرده سمت چپم زد. همیشه وقتی هوا سرد میشود (گرده ام) خیلی درد میکند.



یادداشت وحید غیاث‌پور کاطمی: « پدرم تا آخر عمر از آن ناحیه درد داشت.»

چه گویم یارب از ایام محبس
نیفتد هیچکس در دام محبس
مبادا کس چه من محبوس کابل
فغان از محبس و محبوس کابل
خصوصاً محبس مخصوص توقیف
که ظلمش را نتوان کرد توصیف

چه ایامی بسربردم در آنجا
بدستم ولچک و زولانه در پا
رفیقانم همه در بند زنجیر
شده شیران اسیرِ روبه پیر . . .
(غیاث خان)

۲- یک دانه کتاب مثنوی معنوی بود و ما دونفر. برای آقای بلخی (شادروان سید اسماعیل بلخی) گفتم، آقا صاحب، بهتر نیست که یک دانه دیگر پیداکنیم، قبل از این که دعوا کنیم!؟

لبخند شریز زد و گفت: نی غیاث خان! همین جهت وصل است. برای هردوی ما می ارزد به خاطرش دعوا کنیم!

۳- برای نماز دیگر (پیشین / ظهر) وضو می گرفتم، عسکرگفت : «ملاصاحب» دختر شما با مادرکلانش برایتان نان آورده است.

چندین سال می گذشت و من نمی دانستم دخترم چه قیافه یی دارد. وقتی محبوس شدم دو ساله بود. دلم خیلی تنگ شد رفتم اتاق و قرآن شریف رابه صورتم گرفتم...

(عبدالغیاث خان کاظمی کوهستانی قبل از زندانی شدن ازدواج کرده و صاحب سه دختر بود. دختر بزرگ عبدالغیاث خان هنگامی که پدر در زندان به سر می برد به خاطر دوری از پدر و بازرسی های همراه با خشونت به یک نوع دلتنگی گرفتار شده و در اثر این بیماری به سن هفت ساله گی فوت نمود. (نقل از نبشته انتشار نیافته و غیاثپور)

۴- قرآن مجید در زندان رفیق خویم بود. همیشه به او مراجعه می کردم. بیش از هزار مرتبه خواندمش و بالاترین استفاده را از قرآن گرفتم. به دقت به آیات توجه می کردم. در حدی که هربار می خواندم تفسیرنوی بدست می آوردم. کلام پاک خداوند روح را نوازش می دهد و بی نهایت عظیم است.

۵- من در جوانی تند خوی و کم صبر بودم، اما زندان سبب شد که صبور و برده بارشوم و بتوانم احساساتم را کنترل کنم. در سال های اقامت در زندان فرصت کافی یافتم تا نگاهی به درون خویش داشته باشم و روح جانم را از غرور، کبر و خود پسندی دور کنم و یاد بگیریم که بخشندگی روح را پالایش می کند.

۶- اتاق های ما در محبس دهمزنگ کلکین و پنجره و تهکاوی (زیرزمینی) نداشت. تاریک و شبیه دخمه بود. نمناک متعفن و بوی می داد. از سقف و دیوار و گوشه های اتاق گیاهی هرزه سرزده بود. پراز گژدم و چلیپاسک و چیزهای دیگر بود.

۷- یک روز ابراهیم خان گاوسوار در حالی که می خندید گفت: غیاث خان چند وقت پیش خسته شفتالور در کنج اتاق گور کردم حالا سرزده، سبز شده، بیا و ببین. رفتم دیدم تازه سرزده. آوردمش وسط حویلی و در زمین گورش کردیم.
«این قافله عمر عجب میگذرد.»

۸- جریان تحقیقات ما، مصادف شده بود با ماه مبارک رمضان. به مامور محبس گفتم: دشمنی ما باشد. بالآخره مسلمان که هستید، اجازه دهید یا از خانه های ما افطار ونان بیاورند یا دولت خود مسئولیت بگیرد.
گفت: از بالاجای تاهنوز چیزی نگفته اند. ما بدون اجازه کاری نمی کنیم. درحالیکه پوزخند می زد گفت: می توانید روزه نگیرید.

۹- روزها درحالی که از دهن و دماغ ما خون جاری بود، ادامه دادیم. هر کدام فکر می کردیم که وضعیت دیگران بهتر است. اما وقتی در دهلیز رو به رو می شدیم، می دیدیم که هیچکدام وضعیت بهتر نداریم.

میرعلی گوهر آقا ریش سفید بود و حتی مراعات پیری او را نیز نکردند. وقتی ریش سفیدش را پراز خون می دیدم به گل جان وردک (همان شخصی که تصمیم قیام حزب اتحاد را افشأ کرد) نفرین می کردم.

۱۰- قوماندان خواجه نعیم خان پرسید: غیاث خان چرا سرباز (عبداللطیف خان سرباز) بازهم اعتصاب کرده است؟ گفتم که عبداللطیف خان می گوید: ما که داخل محبس هستیم، اولادهای ما خرد استند و هیچ درآمدی ندارند. چهار سال می شود که نان و تمام مصارف ما را روان می کنند. دیگر از کجا کنند تا مصارف

ما را در محبس بدهند. دولت باید تکلیف خود را با ما روشن کند یا مصارف ما را بدهد یا اعدام کند یا آزاد کند.

خواجه نعیم خان گفت: راست می گوید. ظاهر شاه فکر می کند همه گی مثل خودش و کابینهٔ دربار دزد هستند و پول دارند و شروع کرد به ...

۱۱- خُشویم جوان مرد و مهربان است. همیشه واسکت و عرق چین می پوشد. همه روزه برایم غذا می آورد. همه مشکلات من در زندان و خانواده در بیرون از زندان را تقدیر انداخته گردنش. به همگی کمک می کند، فرق نمی کند هندو باشد یا مسلمان از قدیم عادتش است. به این خاطر برایش می گویند «پیروی بچهٔ ادی». اما در خانه همه صدایش می کنیم خاله بیکما در حقیقت نامش (بیگما) است. هر وقت بیروسی خاله پول داری سر خود را تکان داده می گوید خدا مهربان است. خانه گُرگ بی استخوان نیست. چند تُمنی (تومان) است. از پیزار دوزی گرفته تا رکاخانه، کوچه کافر و شی، باغ علیمردان، عاشقان و عارفان، تخته پُل و مرادخانی دوست و آشنا دارد. مومنه و پرهیزگار است؛ و هیچ وقت نمازش قضا نمی شود. شکر خدا دو تا بچه دارد که هر دویشان کاسب و پول دار هستند.

۱۲- مورخ ۱۲ حمل ۱۳۳۶ دخترم بی بی مدینه که هشت سال دارد، بر خلاف همیشه که با مادر کلانش یکجا می آمد، امروز تنها آمده بود. و این موضوع را عسکری که لباس هایم را آورد برایم گفت. آسمان کابل پوشیده از ابر سیاه بود. بی دریغ بر همگان یک سان می بارید. و دریای چمچه مست کابل، مقابل چشم مُلاهای پلی خشتی مستی می کرد و می غُرید و قربانی می طلبید. نمی دانم احساس عجیب برایم دست داد. دردی در سینه ام بود، نمی توانستم نفس بکشم. به دیوار تکیه زده نشستم. خانهٔ مادر رکاخانهٔ کابل بود و از این که مدینه چگونه با این وسایل تنها آمده و از پُل آرقل که در چنین مواقع آب بالا چطور گذشته. خیریت باشه و چیزهای دیگر...

عسکری که لباس ها را آورده بود قربان بای نام داشت، از ازبک های شمال کشور بود. پیش من پنهانی قران و خط فارسی می آموخت. گفت: ملاصاحب جگر خون نباش خودم کمک می کنم از پل تیر شود.

تا قربان بای برگشت خدای داند که بر سرم چه گذشت .
قربان بای گفت: ملا صاحب آب یک زانو آمده بود بالا. خوب شد رفتم و الا آب می بردش.

فردا وقتی برایم نان آوردند، خاطر جمع شدم که مدینه زنده است اما چند وقت بعد فهمیدم که در همان تاریخ مادرم فوت کرده بود . و مادر مدینه همراه با مادرش به خاطر ختم وفاتحه رفته بودند شمالی . مادرم از رخه پنجشیر و از قوم شیخان بود. پنجشیر دره یی است زیبا و مردمانش شریف و مثل بهار تازه . وقتی بچه بودم همیشه همراه با مادرم به خانه ماماها و خویش و اقارب می رفتیم . زمستان ها دور صندلی قرسک می خواندیم و یا به به قصه های بزرگان گوش می دادیم که شهنامه خوانی می کردند . یا قصه حضرت علی شاه مردان . پاره شدن دره تاج قرغان با شمشیر حضرت علی .

پیش خود هر چه طول و گز می کردم نمی شد (که) تا انداره شمشیر را بدانم و بالاخره گیج می شدم . وقتی از مادر می پرسیدم «مومه، حضرت علی خیلی کته (کلان) بود؟» می گفت: قوی بود . می پرسیدم که «از کوه کده هم کته بود؟» می گفت: کافر نشو بخواب! روزها در زمستان (با) برف جنگی با پلخمان و آدم برفی و در بهار غرسی در زیر سایه درختان توت (مصروف بودیم)

۱۳- اتاق من نزدیک اتاق خواجه نعیم خان و میر علی گوهر آقا می باشد. هر دو نفر به شوخی شکایت دارند، که بعد از فوت مادرت شب ها وقتی خواب هستی در خواب «مومه، مومه، میگوئی» برایشان گفتم که شما مُدکی و عصری هستید . بلی من مادرم را «مومه» و پدرم را «داده» می گویم.

۱۴- از قبل توافق صورت گرفته بود که در صورت دست گیری، تمامی قضایا را انکار می کنیم . به این خاطر تمامی کارها شفاهی بود تا سندی در جای باقی نماند. بعد از زندانی شدن در توقیف خانه کابل و جریان تحقیقات توسط عبدالحکیم خان، عطاالله خان و عبدالعزیز خان، به سرپرستی مجتبی خان؛ ماهمه چیز را انکار کردیم. شکنجه شروع شد. اول ولچک و زولانه به دست و پای ما زدند، بعد شروع به لت و کوب کردند، تا بی هوشی وضعف.

از سقف اتاق آویختند و این کارها تکرار در تکرار ادامه داشت. برای هشت روز اجازه خواب ندادند. تا سرحدی که از دماغ زرد آب شروع به آمدن کرد. برای چندین روز حق استفاده آب و نان نداشتیم. خوب به یاد دارم عسکری که وظیفه داشت مانع خوابم شود از بس که دلش سوخت مخفیانه دستمالش را در آب تر (خیس) کرد و آورد تا از آن استفاده کنم و از درز دروازه ورودی کُوتَه قفلی برابم داد. وقتی فشارش دادم از آن خوشم نیامد و آب آنرا نخوردم. حتی یکروز وقت سجده نماز خواب رفته بودم. با تازیانه به تخته پشت و پاهای ما می زدند که بدن را برای ساعت‌هایی حس میکرد. دست‌هایم را به چوکی بستند و سطل آهنی را در سرم گذاشته و با چوب به آن ضربه زدند. فحش دادند. بدون فحاشی شخصیت‌شان نا تکمیل بود.

تمام این جریان‌ها از دربار کنترل می شد

۱۵- مستنطق عبدالعزیزخان:

سوال: شما چه نظامی می خواستید؟

جواب: بآنچه به شرایط عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و مشکلات اجتماعی دیگر و رفع این مشکلات نظام جمهوری از نظر ما مناسب ترین نظام است.

سوال: نام همه دوستان افغان خود را بگویید.

جواب: گلجان وردک بود که آن هم همکار شما بر آمد!

سوال: در مجلس‌های خصوصی در چه مورد صحبت میکردید؟

جواب: از مشکلات مردم از فقر، بیسوادی.

سوال: چرا اقدام به اینکار کردید؟ شما می توانستید در شورا داخل شده از این طریق به حل مشکلاتی که می گوئید، رسیدگی می کردید تا کودتا.

جواب: فکرمی کنم مشکل کشور به اخبار و شورا درست نمی شود. چون حکومت فکر می کند مشکلی وجود ندارد تا برای رفع اش راه حلی پیدا شود. در ولایت ما مردم بوره رانمی شناسند توت خشک را در آب تر می کنند و صبح می خورند خوراک اکثریت مردم نان جو و جَواری میباشد. اماچ پیتی و سبزی‌های که در لب جوی می روید. بچه‌های خورد و حتی بزرگان بوت

برای پوشیدن ندارند. از چوب برای خود نعلین درست می کنند. مکتب ندارند . شفاخانه ندارند . مردم حتی برای درد شکم از مُلا تعویذ می گیرند. داماد در مراسم عروسی خود لباس قرض می گیرد. تیرما گوسفند میکشند و تا فصل بعد از روغن همان گوسفند استفاده میکنند. در حالیکه کرم میزنیش و تلخ می شود. این درحالی است که همین مردم برای حکومت از انسان، حیوان، زمین و درخت مالیه پرداخت می کنند .

حتی راه های ولایت کشور را همین مردم درست کرده اند . من به یاد دارم برای درست کردن راه منطقه ما مجبور بودیم خاک وریک بیاوریم (من از پشت کوه قاف صحبت نمی کنم. از نزدیکترین ولایت به مرکز یعنی پروان و منطقه گلبهار صحبت میکنم. حالا فکر هزار جات را خودتان کنید.

سوال: آیا حکومت شاه محمود خان دموکراسی نیست ؟

جواب: نمی شود هم سلطنت مطلقه یا مشروطه داشت و هم دموکراسی . اگر در نظر شما انگلستان و ممالک اروپائی است پس اول اقتصاد و زنده گی ما مثل آنها ساخته شود .

سوال: اسامی تمامی کسانی را که باشما همکار بودند، صاحب منصب و ملکی تحریر کنید

جواب: تعداد ما سیزده نفر است و بیشتر از این نیست.

وباز برای یک دوره طولانی شکنجه و آزار. اما تا آخر نگفتیم بیشتر از سیزده نفر هستیم. تا مجبور شدند کسانی را که دست گیر کرده بودند که تعدادشان بیشتر از صد نفر بود، آزاد ساختند .

۱۶- بهلول ایرانی گفته بود: از بک هایی را که شاه محمود خان از شمال با خود آورده بود، دست های بسته زیر آهن پوش بردند و در را از پشت میخ کردند. من صدای ضجه وزاری شان را می شنیدم و بعداً پیشک ها از مُرده آنها تغذیه می کردند .

۱۷- وقتی درلیسه حربیه به عنوان مدیر لوازم مصروف و وظیفه بودم، در یکی از روز ها در ختم کار با دوستان می خواستیم به طرف خانه برویم . متوجه سر و صدای دیدیم . نجار باشی جیلانی پیرمردی که وظیفه داشت چوکی های

مکتب را آماده کند، به خاطر یک روز تأخیر در انجام کار مورد خشم و غضب داودخان فرا گرفته و به امر داودخان یک عسکر به صورت پیرمرد باسیلی و مشت می کوبید. از سر و صورت بنده خدا، خون جاری شد. پیرمرد بی هوش شد و افتاد روی زمین. یک سطل آب به رویش انداختند بیدار شد. داودخان ایستاده و نگاه می کرد و باز امر کرد. و در حالیکه دندان های خود را فشار می داد، گفت: بزن!

عسکر در حالیکه نفس، نفس می زد، شروع به زدن کرد تا باز پیر مرد بی هوش شده و دیگر هر چه آب ریختند تا چندین ساعت بی هوش بود.

۱۸- داودخان خود را نسبت به ظاهر شاه بیشتر مستحق پادشاهی می داند. این خود خواهی او از حرکات و گفتارش درک می شود. می خواهد همیشه مورد توجه باشد و روشی را که برای این کار در پیش گرفته خشونت و عصبانیت می باشد. شاید این سرمشق را از هاشم خان گرفته باشد. هاشم خان تأثیر زیادی بالای داود خان دارد. داودخان در خانواده و فضایی تربیت شده که حيله گری، دروغ، کشتار، به کسی اعتماد نداشتن، مردم را در بی خبری نگاهداشتن، مردم را گرسنه نگاهداشتن، چنانچه قصه فیل مرغ های هاشم خان که معروف است، جز اولین درسهای دولرداری به او آموخته شده. شما اگر داود خان را از نزدیک دیده باشید به چیزهای که میگویم شک نخواهید کرد. به قول قربان نظرخان ترکمان: «وای به روزی که داودخان وارث پول های حرام هاشم خان همه کاره این کشور شود.»

(داودخان) به پیشنهاد و حرف کسی گوش نمی کند. از استعداد می ترسد و از آدم های بااستعداد بدش می آید. وی خیالاتی و دمدمی مزاج می باشد به این خاطر خطر ناک است.

۱۹- در یکی از نامه های غیاث خان به خانواده اش:

از وضعیت نانی که برایم می فرستید می دانم که در چه شرایطی به سر می برید. اگر امکان دارد و می توانید در حقم لطف کنید. دیگر برایم نان روان نکنید. درست نیست که از نان اولادها کم کنید. فکر نمی کنید که رنج زندان کفایت می کند.

۲۰- قربان نظر خان ترکمان، شخص آگاه، پرمطالعه، بی ترس و از متنفذین در میان اقوام ازبک و ترکمن است. ایشان از جمله کسانی است، که به خاطر اعتراض در مقابل عمل محمدگل خان مومند، که زمین های مردم رادر ولایات شمال کشور به زور به ناقلین داد که داستان دراز دارد، مدت طولانی در محبس مزارشریف محبوس شد. وی همیشه از خاطرات آن زمان برایم می گوید و از دوست صمیمی خود (ایشان وراق) به نیکی یاد میکند. وی می گوید ایشان وراق مردی با دانش و عالم بود و خوب چاپ انداز. نا مردها سرش راه جُوری کردند و در ولسوالی آدینه مسجد چهار توته اش کردند و شهید شد. من و چندتا رفیقا چند دانه تفنگ پیدا کردیم، می خواستم خود محمد گل خان رابکشیم، اما قسمت نبود و الا زیاد تلاش کردیم، از گیر ما خطا خورد. و این بار هم که این طور شد مثلیکه این غُوره به دل ماند.

۲۱- روزی که به ما اطلاع دادند که تا چند روز دیگر آزاد می شوید. عبدالطیف خان سرباز، قوماندان خواجه محمدنعیم خان، میرعلی گوهر غوربندی، اسلم خان ابراهیم گاوسوار نشسته بودیم. گفتگودر این باره بود که اگر نفرت تلخی و غرور را کنار نگذاریم و بخشندگی را یاد بگیریم در بیرون از محبس بازیک زندانی خواهیم بود.

و وقتی من پرسیدم آیا ظاهر شاه و اطرافیان شان قابل بخشش هستند، میرعلی گوهر آقای غوربندی گفت:

دشمنان خدا و خلق خدا به هیچ عنوان قابل بخشیدن نیستند.

۲۲- آمرین محبس وقتی خوب هستند که مرده باشند...

۲۳- بعد از توقیف ما، اولین چیزی که از خداوند خواستم، استقامت بود. گفتم، خدایا حالا که اسیر شدم پس استقامت و توان عطا فرما، تا در جریان تحقیقات پایم نلرزد

* * *

پیوست دوم

زمینه های تحول خواجه محمد نعیم زوری

(متن فشرده)

صدر اعظم سردار محمد هاشم خان عم محمد ظاهر شاه، خواجه محمد نعیم زوری را فرزند خطاب میکرد. او را به زودی از کتابت در شعبه شرف صدارت به مدیریت قلم مخصوص خویش و بعد از آن به قوماندانی امنیه ولایت کابل رسانید. پیش از زوری (در متن نوشته از او به گونه کوتاه با تخلص زوری یاد می کنیم) طره بازخان مشهور، قوماندان امنیه پایتخت بود. زوری در واقع همه خدمات مورد نیاز را برای حکومت انجام می داد. حتا به پیشنهاد وی هنگامی که سرکوب شورش مردم صافی، در دستور کار حکومت قرار داشت، تعدادی از زندانیان دهمزنگ مسلح شده، روانه جبهه جنگ صافی شدند. قوماندان اصلی جنگ در صافی را سردار محمد داؤود خان عهده دار بود.

وقتی به وظایف زوری و ایامی می‌نگریم، که عهده دار وظیفه مدیریت قلم مخصوص سردار هاشم خان و بعد قوماندانی امنیه ولایت کابل بود، این نتیجه حاصل ما می‌شود، که اطلاعات بسیاری را با راز و رمزها از اعمال صدراعظم هاشم خان و همکاران او دارا بود.

اما پس از بروز اختلافات دربار سلطنتی تبارز جناح بندی میان هاشم خان و شاه محمود خان، وقتی صدراعظم هاشم خان استعفا داد، چندی از آن نگذشت که جنرال زوری به عنوان قوماندان امنیه ولایت بلخ فرستاده شد. و پس از آن به «احتیاط».

«احتیاط» به کارمندی اطلاق می‌گردید که در صورت لزوم، دوباره به کاری گماشته می‌شدند و یا برای ایشان فرمان تقاعد یا بازنشستگی داده می‌شد. در هنگامی که در کابل سکونت داشت، اسدالله سراج، که وزیر داخله بود، بررسی وضعیت محابس را به او سپرد. سپردن آن وظیفه به او نشانه‌ای بود از چنان تصمیم که او را تقاعد نخواهند داد. شایع بود که او را به حیث وزیر داخله و یا رئیس ضبط احوالات تعیین خواهند نمود. اما با افشای شدن تصمیم رهبری حزب اتحاد که در صفحات پیشتر دیدیم، زندانی شد.

گسست او از دربار سلطنتی و روی آوردش به کار و تلاش حادثه جویانه و مخاطره آمیز به منظور سرنگونی قهری حاکمیت دربار، تغییر و تحولی است، تأمل برانگیز. این پرسش که چه شد که او از موقف همکاری با دربار به ضد دربار تغییر یافت، و یا کدام عوامل در زنده گی خواجه مؤثر افتاد که تن به پذیرش دشواری داد و راه دیگر برگزید، محتاج پاسخ یابی است. پاسخ جویی دقیق و مقنع مستلزم آشنایی با جزئیات زنده گی و زوایای ناشناخته در زندگی خواجه می‌باشد.

آنچه به دست ما آمده، حاکی از آن است که در زنده گی او عواملی مؤثر بوده اند. عواملی که به گونه های مختلف و با ترسیم پیامدهای مختلف، در تحول و تغییر موضع سیاسی شخصیت ها همواره مؤثر اند.

عوامل مشترک و عام شمول تحولات شخصیت ها، ممکن است عوامل خانواده گی، محیطی، اجتماعی، و سیاسی باشند. متأسفانه کارنگرش و نگارش تاریخ کشور ما بدانجا نرسیده است که هنگام بررسی وقایع و رویدادها، شکل گیری شخصیت های مؤثر، زمینه های تحول برخی و عوامل درجازه گی و تغییر ناپذیری برخی دیگر را به بحث بکشد. این است که چنین کمبود و نقیصه تاریخ کشور ما را همچنان همراهی کرده و به دراز کشیده است.

در تاریخ رویدادهای چند دهه پسین، پس از پیروزی نظام استبدادی محمد نادرشاه، تعمیق و توسعه آن به وسیله سردار محمد هاشم خان، کارکنان دولتی مانند همه جوامع قرار داشته در چنگال استبداد، پرزده ماشینی شدند که چرخش آن مطابق میل سران نظام بود. برخی از ته دل حتا بدون اندک ابراز نارضایتی و ندامت تا آخر عمر مدافع اعمال حاکمان شدند و دستیار همه اعمال آن. مانند قوماندان طره بازخان مشهور.

توضیح و اضحات تواند بود اگر بگوئیم، اشخاص در مقاطع مختلف و در بُعد زمان تحول می پذیرند. تحولی که مثبت و یا منفی اما تغییری در موقف پیشین آنها به میان می آورد. رفتن عبدالحی حبیبی به پاکستان، انتشار افغانستان آزاد در آنجا، حاکی از موقف اعتراضی و شدید او بر دولت وقت بود؛ در حالیکه پس از بازگشت از زاویه برخورد با حاکمیت با شخص تغییر یافته بی مواجه می شویم. داکتر عبدالقیوم خان برادر داکتر عبدالظاهر صدر اعظم که همکار خانواده سلطنتی بود و بارها وظایفی چون وزارت معارف، داخله

ومعاونیت صدارت را عهده دار بود، به برداشت هایی رسید، که بر سران خانواده تاخت و نقش آنها را مانع شونده رشد جامعه و مردم به ارزیابی نشست

اگر تحول آنها را در بُعد زمان در نظر نگیریم این معنی را دارد، که عامل پویایی و محرک ها را که محتاج زمان و عوامل اجتماعی و فرهنگی است، منکر می شویم. همچنان حامل این برداشت اشتباه آمیز است که ما متوقع هستیم، همه باید از آغاز مطالبی را می گفتند و یا موقفی می گرفتند که در مرحله دیگری گفته اند و یا به موقف دیگری رسیده اند. چنین توقع نقش عوامل و زمینه های تغییر و تحول و دریافت های افراد را نفی می کند.

این هم دیده شده است که پس از دیدن تغییر برداشت و موضع یک شخص او محکوم می شود که چرا حالا این حرف ها را می زند و یا چرا حالا این موقف را گرفته است. در واقع کسانی که در برابر تحول دیگران چنین موقف دارند، نمی خواهند عوامل و زمینه هایی را دریابند که در تغییر وضعیت و موقف و برداشت اشخاص مؤثر بوده اند.

هنگام توجه به روی آورد خواجه زوری به قیام ضد درباری، گسستی را که از او می بینیم اندک نیست. در چندین مورد تحول و تغییر او را با مرحله یی می نگریم که در وقت همکاری با دربار سلطنتی داشت. از اینرو مطالعه مواضع او نیز برای بررسی و دریافت عوامل طرح قیام علیه حکومت در نوروز سال ۱۳۲۹ بسیار حایز اهمیت است.

آن موارد از برداشت خویش را نشان می دهیم:

- زوری، هنگام همکاری با صدراعظم هاشم خان، و هنگامی که قوماندان

امنیه کابل بود، چشم‌دیدهای دل آزاری در سینه ذخیره کرده بود که به تدریج به نکوهش آن‌ها رسید. برخلاف قوماندان طره بازخان و دیگران. زوری، باری از صدراعظم هاشم حان خواهش نموده بود که شخص نحیف و پیر را از زندان رها کند، اما، با پاسخ منفی صدراعظم روبرو شده بود. این مثال نشان دهنده آن است که زوری دارنده چنان احساس و عاطفه‌ی بود که آنرا پنهان نمی‌داشت و در ضمیر او عاطفه انسانی و دلسوزانه با اعمال جفا آمیز درستیز بود.

- زوری علاقه به مطالعه داشت. علاقه به مطالعه در زمینه‌ی نبود که جوابگوی نیازهای دربار سلطنتی و سرکوب‌های مؤفقانه مخالفین و یا بهترشکنجه نمودن باشد. خواجه نزد شیخ بهلول در داخل زندان می‌رفت، تا از اندوخته‌های او بیاموزد. بهلول زندانی سیاسی ایرانی شیعه مذهب، مخالف رفع حجاب زنان در ایران بود، که به افغانستان فرار نموده بود. چنان‌گرایشی را نباید کوچک گرفت. زوری با آگاهی از ابعاد فکری مذهبی او، نزد او می‌رفت و از ذخایر بهلول بهره می‌گرفت.

- وقتی زوری به حیث قوماندان امنیه مزار شریف تعیین شد، در سراپچه منزل خویش به مهمانداری شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی نیز می‌نشست. در آنجا بیشترین صحبت‌ها سیاسی بوده است. اشخاصی مانند شیخ بهلول، سید محمد اسماعیل بلخی، طالب قندهاری، هم صحبتان او بوده‌اند. طی همان صحبت‌ها و نشست‌ها دوست میشوند. مهمترین عامل شکل‌گیری موقف مخالفت آمیز با دربار را از همین مرحله در حیات او می‌یابیم. حس احترام و دوستی میان آنها چنان ایجاد شد که بنیاد حزب اتحاد را همراه داشت. تأسیس آن حزب کار یکروزه و یکشبه نبود. آنها پس از رسیدن در سطحی از اعتماد،

تبادل نظر و اطمینان است که به تأسیس حزب برای تصرف قدرت سیاسی رسیده بودند.

- موضوع مهم دیگر در موقف زوری را در قبال مسائل مذهبی در جامعه می توان مشاهده نمود. اگر به سنت محافظه کارانه و خود سانسوری مروج در میان برخی از اهل آگاهی و قلم در زمینه ابراز حقایق پایان دهیم، گفتنی است که مذهب شیعه جدی تر زیر ستم بود و در دوره صدارت برادران محمد نادر شاه و شاهی محمد ظاهر خان، پیروان آن مذهب، از امتیاز دسترسی به حقوق حقه خویش محروم بودند. کارمندان دولتی و همکاران نزدیک خاندان سلطنتی که پیروان مذهب سنی بودند، گاهی هم در این مورد صدای مخالفت آمیز و طلب حق برای پیروان مذهب شیعه در افغانستان بلند نکرده بودند. پذیرفته می شود که زوری با آگاهی و پذیرش حقوق پایمال شده و ستم بر آنها بود که در چنان ترکیب حزبی سهم بود. ترکیب اعضای حزب اتحاد نشان می دهد که اکثریت اعضای رهبری از پیروان مذهب شیعه بودند. در واقع حزب اتحاد پایان دهی به سیاست ستم مذهبی، لغو تبعیض و از جمله پایان دهی به تبعیض و ستم آشکار بر مردم هزاره را نیز داشت.

- زوری با پذیرش آن واقعیت ها هنگامی چنان چرخش تحول آمیز دید و به سید بلخی، عهد دوستی و پیمان اقدام عملی بست. در حالی که احتمال سپردن مقام دیگری از حکومت برای او محتمل بود. اما او ترجیح داد که در امر سرنگونی حکومت سهم گردد، نه اینکه بار دیگر پرزده ماشین ستمگرانه آن شود.

- زوری در طی مدت کار تدارکاتی برای کودتا - قیام، افرادی را که در زمان قوماندانی امنیه، به عنوان اشخاص جسور می شناخت بسیج نمود. مثلاً

خواجه اکرام، میرحکیم، پیرمحمد از چهره های مشهور شورشهای شمالی، شام ۲۸ حمل در منزل زوری بودند.

فشرده این عوامل وزمیننه های موجود در جامعه را که در نظر آوریم، این است که:

زوری شاهد اعمال جفا آمیز حکومت بود. خواجه فرصت اندیشیدن، زمینه تماس با دارندگان احساس مخالفت و اندیشه رایافت. آن تماس ها خاطره های جفا آمیز و بقیه ناهنجاری های اجتماعی و سیاسی در جامعه در تحول و تغییر او مؤثر بود. در این پیوند مرحوم غبار برداشت دقیقی را چنین می آورد:

« خواجه محمد نعیم خان کابلی، قوماندان امنیه ولایت بلخ (در دوره صدارت شاه محمود خان) با یکنفر دانشمند و رهبر مذهبی (سید اسمعیل بلخی) آشنا گردید. خواجه در اوایل جزء مامورین ضبط احوالات (در دوره صدارت محمد هاشم خان) بوده و از جنایاتی که توسط ریاست ضبط احوالات در افغانستان عملی می گردید، آگاهی داشت. پس از آن خواجه قوماندان امنیه کابل شد. از تخریبات و مظالم حکومت خوبتر مطلع گردید، زیرا او یکی از مامورین معتمد و شخصاً وارد عمل بود، اما، محکمه ضمیر بتدریج خواجه را تغییر داد و هنگامیکه در شهر مزار با سید اسمعیل بلخی آشنا شد، مرد دیگری گردید. یعنی صحبت های سید بلخی که یک روحانی وطنپرست و مرد فاضل و آگاه از مقتضیات عصر و متوجه فساد اداره و حیات رقت بار مردم افغانستان بود، در خواجه تأثیر برانگیزنده ئی داشت. آشنایی خواجه و سید بزودی برفاقت سیاسی مبدل گردید...» غبار. جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ ص

۳۵۸-۳۵۹

بعضی‌ها انگیزه‌همیاری‌ها و اقدام‌زوری‌ها برای سرنگونی حکومت را در ارتباط با پدیده‌عقده‌دیده‌اند. از نگاه آنها چون خواهی از قوماندانی امنیه کابل به مزار شریف تبدیل شد، عقده گرفت و روی به کودتا آورد! ...

با آنکه نارضایتی او از چنان وظیفه می‌تواند محتمل تلقی شود، اما، با توجه به جمیع عوامل و زمینه‌ها، نشان دادن عامل و انگیزه‌عقده، یا تک عامل کردن اقدام او، نشانه‌یی از ساده‌گی و خامی در ارزیابی از تحول او دارد. چارچوب تنگ چنان ابراز نظرحتا در سطح نازلتری نیز رسیده است که گویا او گماشته‌جناح سردار داوود خان در بین رهبری قیام‌کنندگان بود.

خواهی مانند بسا از بقیه انسانها تحول دید و این تحول برای انسانها محتمل است. فقط برای آنانی میسر نیست که قصد کرده‌اند، تغییر نکنند. اگر افکار غلط داشتند، قصد کرده‌اند که تا پای مرگ آنرا تقدیس کنند و نگهدارند. اگر آن افکار بار آورنده و زاینده رفتارهای جفا آمیز بود، قصد کرده‌اند که از شناسایی آن سر باز بزنند، چنین اشخاص و افراد اگر در چند دهه‌پسین زندگی کرده‌اند، آینده‌گان از آنها به عنوان طره بازخان‌های عصر یاد خواهند کرد.

* * *

پوست سوم



محمد ابراهیم گاوسوار

حق طلب چسور

۱۲۹۴-۱۳۶۱ش

در قسمت های پیشتر در جمله اعضای هیأت رهبری حزب اتحاد، نام شادروان ابراهیم معروف به گاوسوار را دیدیم. تأمل بر روی زنده گی او نشان می دهد که از چهره های جالب و جذاب تاریخ چند دهه پیشین افغانستان است. در سیر زندگی او درد و رنج ناشی از ستمگری بر منطقه و محل بود و باش او را چنان می نگریم، که گویی همزادان او و مردمان بیشماری بوده اند. در جوانی دست به مقاومت و جسارتی یازید که کمتر کسی را در چنان سطحی سراغ توان کرد. خیزشی که به قیام ابراهیم گاوسوار شهرت یافت.

پیش از آنکه بر آن مقاومت مکتبی نمائیم، لازم است که اشاره یی به لقب

گاوسوار شود. زیرا دور از تصور نیست که برخی از خواننده گان از وجه استعمال آن بی اطلاع باشند. در این مورد دو سخن را می آوریم:

نخست از جناب پروفیسور شاه علی اکبر شہرستانی و بعد از جناب داکتر امین زوری را.

شہرستانی مینویسد:

«بہتر است بدانیم کہ (ابراہیم) چرا بہ نام «گاو سوار» شہرت یافته است؟ در ناحیہ برگر شہرستان کہ در سمت شمال مشرق افتادہ است، مردی میزیست بہ نام «امیرداد».

ابراہیم کربلایی از ناحیہ چرخ برگر کہ مردی سال خوردہ، مگر ہوشیار بود، در تابستان سال ۱۳۳۳ش برایم حکایہ کرد و حکایہ اش در فیتہ تایپ ریکاردر کلاوس فردیناند استاد دانشگاه آرہوس دانمارک ثبت گردید. او گفت: امیرداد مردی دلاور بود، برسر بازوان گاو ایستادہ میشد و ہر قدر گاو میدوید او را فرو انداختہ نمیتوانست و گاہ کہ بہ «غاف» می رفت کہ آنوقت مقریک قطعہ ہزار نفری عساکر بود، گاو را زین زدہ سوار میشد، از آن رو او را «گاو سوار» می گفتند.

دراثردگیری باکوچیان ملاخیل کشتہ شد و پسرش «موسی» جانشین او بحیث ارباب قوم آخی Akhi گزیدہ شد. و از او سہ پسر بجا ماندہ اند:

ابراہیم، عرضی حسین و سلطان...» (۱)

جناب داکتر امین زوری می نویسد:

«ابراہیم گاو سوار یکی از بزرگان و خوانین قوم ہزارہ بود. وی مردی

بود چهار شانه که از بلندی قامتش اندکی می کاست. روی مهتابی و چشمان سبزگونش خیلی نافذ جلوه می کرد. همیشه بشاش خوش خلق و خوش معاشرت بود. اکثراً جهت صحبت با ما به اطاق پدرم (خواجه محمد نعیم خان زوری) می آمد. برای او کسی به عنوان پایواز به دیدنش نمی آمد. تنها کودکان خرد سال را می گذاشتند داخل محبس شوند. زیرا ورود بزرگسالان ممنوع بود. فرزندانش در دایزنگی بودند. آمدن ما در آنجا مانند پایوازی بود که نزد خودش بیاید. اکثر مردم از شنیدن نام بچه گاو سوار بی مهابا به وحشت می افتادند. اما، این مرد برعکس شهرتش بسیار مهربان و خلیق بود. روزی ازش پرسیدم که چرا او را بچه گاو سوار می گویند؟ مانند همیشه با روی خندان جواب داد:

«روزی حاکم دایزنگی پدرم را که ملک قریه بود نزد خود فرا خوانده بود. چون در همان ساعت خری و یا اسپهی حاضر نبود، ناچار بر گاوی سوار و نزد حاکم رفت. همین یک بار سواری گاو کافی بود، که او و اسلافش به گاو سوار معروف شوند...» (۲)

قیام گاو سوار

محمد نادرخان پس از تصرف قدرت شاهی، چند بار با شورشهای مردم روبرو شد. پس از مرگ او که قدرت بیشتر در دست صدراعظم محمد هاشم خان بود، باز هم شورشها مشغله حکومت بود. شورشهای که دامن و کوهستان، پکتیا، زمینداور قندهار، غلجایی، مناطق مرکزی، صافی جلال آباد، هرکدام همراه با انگیزه هایی از نارضایتی مردم، به گونه مسلح صفحاتی از درگیری های حکومت و مردم آن مناطق را رقم زده است. سوکمندانه از جزییات آن شورشها نبشسته های مشرعی در دست نداریم. در آثار مؤرخین ما که به سالهای حاکمیت

محمد نادرشاه وپسرش محمد ظاهرخان عطف نموده اند، از آن شورشها اشاره های کوتاهی رفته است که البته با توجه به روحیه کلی آثار، آن اشاره های کوتاه و حاشیه واری می تواند توجیه پذیر باشد. از شورشهای شمالی وکهدامن که متعاقب پیمان شکنی و تشدید ستم بر مردمان آن دیار افروخته شد، تا حدودی مدارکی در دست است، اما پیرامون شورش مردم غلجایی، پکتیا، و صافی؛ محتاج پژوهش لازم و بیشتری هستیم. حتی در برخی موارد، تفاوت هایی در گزارش شورشها را می بینیم. بطور مثال پیرامون شورش مردم دریخیل جدران پکتیا، ارزیابی و نظر میر غلام محمد غبار این است که غلام نبی خان چرخی در آن دست داشت (۳). اما میر محمد صدیق فرهنگ، دست چرخی را در آن دخیل نمی بیند. (۴)

گزارش قیامی که به گاوسوار شهرت یافت، دارنده این ویژه گی است، که گزارشگران توحید نظر دارند. انگیزه قیام را در این نبشته بنگریم:

«هنگامیکه محمد هاشم خان صدراعظم عموی ظاهر شاه فرمانی را صادر کرد که از تمام حیوانات و مواشی شیردهندهء مناطق هزاره جات سالانه مالیه روغن بطور سرانه حواله و تحویل شود. این اقدام دولت زنده گی را برای مردم این ساحه دشوار و غیر قابل تحمل می ساخت. چون مردم قدرت تحویل مالیه سالانه روغن را نداشتند و قسمت زیادی از مردم هزاره مجبور می شدند تا در داخل ویا به کشورهای همسایه مهاجر و متواری گردند. برای پایان دادن به این وضعیت طاقت فرسا محمد ابراهیم خان گاوسوار با پشتیبانی و اشتراک وسیع مردم ولسوالی شهرستان قیام را از اولقان مرکز ولسوالی آغاز کرد و اولقان را تسخیر نمودند...

بعداً قیام کننده گان زیر رهبری ابراهیم خان گاوسوار، حکومت کلان

پنجاب را به محاصره گرفته و تقاضای خودها مبنی بر رفع ولغو مالیه روغن از بالای مردم هزاره را برای حاکم کلان پنجاب ارایه کردند و حاکم کلان پنجاب درخواست قیام کننده گان را به کابل مطرح نمود که به زودترین فرصت جواب خواست قیام کننده گان را ارسال نمایند. بالاخره هیأتی از کابل بریاست والی محمد اسمعیل خان مایار همراه با یکتعداد از شخصیت های سرشناس و روحانی هزاره به مرکز حکومت کلان پنجاب اعزام گردید. این هیأت بعد از مذاکرات طولانی با رهبری قیام کننده گان و اخذ هدایت از مرکز دولت فیصله نمود که مالیه روغن را از بالای مردم هزاره رفع ولغو نماید. بدین ترتیب قیام کننده گان موفق شدند که این باری سنگین را از بالای مردم هزاره جات بردارند...» (۵)

یکی از پیشنهادات هیأت اعزامی حکومت این بود که چند تن از رهبران قیام به کابل رفته، صدراعظم و شاه را نیز ملاقات نمایند. به رغم بی اعتمادی و بی اطمینانی که بالای حکومت وجود داشت، گاو سوار آن پیشنهاد را پذیرفته وارد کابل گردید. تردید نتوان داشت که موجودیت نیروی قیام کنندگان به او این اطمینان را می بخشید که هرگاه حکومت بدعهدی کند، قیام بیشتر دامن می گسترده. حکومت نیز در هراس بود و این عقب نشینی نسبی بیشتر به مصلحت حاکمیت آن. با آنکه اندکی از تشدید ستم و فشار مالیات روغن کاست، ولی نباید فراموش نمود که ابعاد ستم به شمول بارهای تاریخی، اجتماعی و مذهبی آن همچنان بردوش مردم بود. همان ابعادی که نگفتن و ننوشتن آن از طرف مؤرخ و نویسنده، بر دوش وجدان او سنگینی خود را حفظ می کند.

ابراهیم گاو سوار در کابل می زیست. اما، با نا آرامی. زیرا پایان یافتن مالیات روغن پایان مظالم در جامعه نبود. این است که با ایجاد پیوند های جدید با

افرادی که بنابر برداشت معین خویش، در پی برانداختن ظلم و بیعدالتی بودند، پیمان بست و عضو هیأت رهبری قیام نوروزی ۱۳۲۹ خورشیدی شد. گاو سوار نیز بیش از ۱۴ سال عمر خویش را در زندان دهمزنگ به سر برد. پس از رهایی از زندان در سال ۱۳۶۱ وفات یافت (۶)

توضیحات و رویکردها

۱- ابراهیم گاو سوار، نوشته پروفیسر شاه علی اکبر شهرستانی. نوشته یاد شده توسط جناب داکتر ثنا نیکی از شهر تورنتوی کانادا، فرستاده شده است.

۲- داکتر امین زوری. نهضت تاریخی اثر انتشار نیافته

۳- غبار. افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم. ص ۱۱۸.

۴- فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۴۱۵ چاپ دوم. پشاور.

۵- محمد عوض نبی زاده. سایت آریایی. بیست و ششمین سال یاد وفات محمد ابراهیم گاو سوار ...

۶- پیرامون محل وفات او در چند منبع دیده شده، تفاوت هایی به چشم می خورد: به قول جناب عوض نبی زاده «محمد ابراهیم خان گاو سوار در سال ۱۳۶۱ هجری - شمسی در شهر پلخمری پدرود حیات گفت «تارنمای جام غور

- ۲۸ ماه - دسامبر - سال - ۲۰۰۸ - میلادی. به نقل از azaranica

داکتر امین برین زوری محل وفات او را «هزاره جات» می نویسد و در وبلاگ انجمن فرهنگی تکوین. سیاح آنلاین، به قلم روح الله خالد، ضمن نوشته مفصلی، محل تبعید گاو سوار غور بند پروان و سال وفات او ۱۳۶۰ نوشته شده است.

پیوست چهارم

خاطراتی از شادروان سید اسماعیل بلخی

فصل الله (پسمل) رضایی

نویسندگان و علاقمندان شادروان سید اسماعیل بلخی پیرامون او بسیار نوشته اند، برای اینجانب خاطراتی از دیدارها، پس از صحبتی با مؤرخ ارجمند، دوست گرامی ام جناب نصیرمهرین، با آن بزرگوار تازه شد. خواستم آنرا بنویسم:

شادروان بلخی پس از تحمل پانزده سال زندان، همراه با زجر و شکنجه، در سال ۱۳۴۳ از حبس رها شد. ایشان در سال ۱۳۴۴ یکسال بعد از رهایی، عازم ولایت هرات گردید. آقای بلخی، در شهر باستانی هرات از سوی اقشار مختلف مردم و بزرگان شهر، مخصوصاً روشنفکران و دگراندیشان مورد استقبال کم نظیری واقع گردید.

شادروان بلخی از یکسو شخصیتی روحانی و دانشمند و از جانب دیگر مبارز فداکاری بود که در راه عقیده‌ی سیاسی خویش، سالهای طولانی ناملایمات زندان و خطرنابودی خود را، به جان خریده بود.

اینجانب، در آن زمان بعد از دو سال اقامت در کابل و تحصیل در لیسه ی نادریه، واپس به هرات مراجعت و در صنف ۱۲ لیسه سلطان غیاث الدین غوری مشغول تحصیل بودم.

سخنرانی شادروان بلخی را که در یکی از تکایای شهر هرات بر پا گردیده بود به یاد دارم. ازدحام جمعیت به اندازه ای بود که نه تنها اتاقها و صحن تکیه (تکیه خانه) مملو از مردم بود، بلکه بامهای ساختمانهای اطراف را هم بانوان در اختیار داشتند.

سخنرانی آقای بلخی حکایت از دانش گسترده ی اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فن سخنوری ایشان داشت و از این رو بیانات ایشان برای همه ی شنوندگان جالب و قابل فهم بود.

بعد از پایان سخنرانی، به من و چند تن از دوستانم که در آن محفل شرکت جسته بودیم اطلاع دادند که آقای بلخی نیز مایل اند با ما از نزدیک آشنا شوند. بعد از اینکه اکثر مردم، آن محل را ترک کردند، آقای بلخی شخصاً وارد اتاقی شدند که من و دوستانم در آنجا نشسته بودیم. ما به احترام آن شخصیت گرانقدر از جای مان برخاستیم و ایشان با محبت تمام ما را دعوت به نشستن نموده جویای نام و نشان ما شد. هریک از ما به معرفی خویش پرداختیم.

تواضع، متانت، و برخورد صمیمانه ی آقای بلخی در همان دقائق نخست چنان ما را تحت تاثیر قرار داد که گویی سالها است ایشان را می شناسیم. در جریان این ملاقات که یکی دو ساعت به درازا کشید آقای بلخی در مورد مسائل اجتماعی و مشکلات جوانان و بررسی راه های خروج از آن صحبت نمودند. البته گاهی نیز نظر ما را در مورد مسائل طرح شده جویا می شد، که مانیز با کمال ادب، در حد درک و فهم خویش عقیده ی خود را ابراز میداشتیم.

لازم به یادآوری است که آقای بلخی در جریان صحبت، به جریان فعالیت‌های سیاسی گذشته‌ی خویش و یا در مورد دوره‌ی زندان اشاره‌ای نکرد. آنچه مسلم بود اینکه ما آنروز با شخصیتی ادیب، سیاستمدار، دانشمند و فوق‌العاده مهربان و صمیمی ملاقات کرده بودیم.

این دیدارها در طول اقامت ایشان درهرات ادامه داشت. من و دوستانم همواره از این ملاقاتها استقبال میکردیم.

* * *

سال ۱۳۴۵ شامل دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل شدم. در آنجا بود که دریافتم یکی از آسیستانهای دانشکده‌ی ما آقای علی آقا بلخی (شهید) فرزند علامه سید اسماعیل بلخی است. او استاد جوانی بود که تمام خصوصیات اخلاقی پدر را به ارث برده بود: مهربانی، تواضع، صمیمیت و چهره‌ی بشاش از ویژه گیهای بارز او بود. و این خوشبختی سبب شد که در کابل نیز افتخار ملاقات با علامه بلخی نصیب من شود. تا اینکه در سال ۱۳۴۷ روح پاک ایشان به سوی ملکوت اعلا پرواز کرد و به جاودانه‌ها پیوست.

* * *

در مراسم عزاداری آن راد مرد که در منطقه افشار بر گزار گردیده بود، از تنی چند از محصلین دانشگاه کابل، چون اینجانب، استاد محمود صفرزاده، داکتر لطیف طبیبی و یکی دو تن دیگر تقاضا شده بود تا حین ورود بزرگانی که در این مراسم شرکت جسته بودند، به نمایندگی از خانواده‌ی آن شادروان، به ایشان خیرمقدم گفته از تشریف آوری شان اظهار تشکر نماییم. یکی از کسانی که با ایشان طرف صحبت شدم آقای خان عبدالغفار خان بود. من سعی

میکردم به زبان پشتو با ایشان حرف بزنم و از آنجایی که به این زبان تسلط چندانی نداشتم سخت نگران به نظر میرسیدم. ایشان که متوجه حال من شدند، دست بر شانه ام گذاشته با ملایمت گفتند: جوان، نا آرام نباش، من هم زبان دری را خوب صحبت کرده نمی توانم.

علامه سید اسماعیل بلخی چهار سال بعد از رهایی از زندان، از زندان زندگی نیز رها شد و به ابدیت پیوست و خاطره ی بس نیکو از خویش به جای گذاشت. روحش شاد، یادش گرامی و نامش جاودانه باد.

فَضْلُ اللَّهِ (پسمل) رضائی

هامپورگ، ماه می ۲۰۱۲ع

پیوست پنجم



یادی از زنده یاد

طالب قندهاری (۱۳۸۸-۱۳۶۴)

حکیم را نتواند مگر حکیم ستود

قیوم بشیر «هروی»

ملبورن - استرالیا، ۱۳ جنوری ۲۰۱۴

از سالهای دور با نام مرحوم طالب قندهای آشنایی داشتم، ایشان علاوه از اینکه از دوستان نزدیک پدرم بودند، از جمله همکاران سراپا قرص جریدهء وزین ترجمان نیز محسوب میشدند که به مدیریت پدرم شادروان استاد علی اصغر بشیر «هروی» و صاحب امتیازی زنده یاد پوهاند دکتور عبدالرحیم «نوین» از بیست و نهم حمل ۱۳۴۷ هجری شمسی برابر با ۱۸ اپریل ۱۹۶۸ میلادی هر پنجشنبه در مطبعهء دولتی کابل به زینت چاپ آراسته میشد. تا اینکه پس از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که همزمان بود با کودتای سردار محمد داؤد،

بعد از چاپ چندین شماره از سال ششم نشراتی اش با تعدادی زیادی از نشرات آزاد دیگر از چاپ ایستاد.

در سالهای بعد نسبت علاقه زیادی که به اشعار طنزی پیدا نموده بودم با ورق زدن کلکسیون های ترجمان به خواندن طنز گونه های آن می پرداختم که در میان اشعار مندرجه به نام های مرحوم محمد حسین قندهاری، مرحوم محمد امین مشعوف، مرحوم مصلح و استاد عبدالکریم تمنا بیشتر بر میخوردم.

به جزء از استاد تمنا که رفت و آمد فامیلی داشتیم دیگران را از نزدیک ندیده بودم، تا اینکه در سالهای مهاجرت و در غربتکدهء ایران روزی در شهر قم بدیدار مرحوم پدرم که در آن وقت مسئولیت مجلهء استقامت را در آنشهر بعهده داشتند رفته بودم. در یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۶۰ هجری شمسی زمانی که همراه با ایشان برای رفتن به یکی کتابخانه های شهر قم میرفتیم در یکی از کوچه های پر ازدحام شهر با مردی برخوردیم که از سیمایش گرفتگی ناشی از رنج غربت نمایان بود که با پدرم بغلکشی و روبوسی نمود. پس از مصافحه و احوالپرسی بمن گفتند: «ایشان کاکایت جناب طالب قندهاری میباشند که با سروده های طنزی ایشان بلدیت داری».

از معرفت با ایشان خیلی خرسند شدم در همان لحظات نخست به شوخ طبعی شان پی بردم.

این مرد با درایت، خوش برخورد و شوخ مزاج با اصرار زیاد من و پدرم را به خانه اش برد که دور و برش را کتاب های گوناگون و دست نوشته های فراوان احاطه نموده بود.

دو سه ساعت آنجا بودیم. پدرم و طالب قندهاری در بارهء اشغال

افغانستان توسط روسها ومصیبت وطن و بی وطنی خودشان و برخورد های نامهربانانهء برخی از ایرانی ها با مهاجرین افغان گپ میزدند. مرحوم طالب قندهاری که آدم شوخ طبعی بود به پدرم گفت:

- استاد اجازه بدهید شما را در جریان یک واقعهء عجیبی که چندی قبل برآیم اتفاق افتاد قرار دهم و بعد با لبخندی پر معنایی چنین گفت:

در یکی از روزهای گذشته که بسیار احساس دلتنگی میکردم و نیاز به خلوت داشتم به زیارت حضرت معصومه (س) رفتم تا در گوشه یی لمیده با خدایم به راز و نیاز بنشینم. در صحن زیارت به گوشه ای نشسته بودم که گفتگو و درگیری لفظی دو نفر ایرانی توجه ام را بخود جلب کرد. آنها که ظاهراً برای بحث خویش به قاضی و میانجی نیاز داشتند نزدیک من آمده و گفتند: حاجی آغا تو میان ما قضاوت کن که کدام ما حق به جانب هستیم. برای شان گفتم، برادر ها من یک غریبه و یا آواره هستم، من یک مهاجر افغانم که از بد حادثه اینجا آمده ام، من چگونه میتوانم بین تان قضاوت کنم؟

آن دو ایرانی با فهمیدن اینکه من یک مهاجر افغانم، مثل اینکه اصلاً و ابداً دعوایی نداشته اند با هم متحد شدند و چسپیدند به من و گفتند:

افغانی پدر سوخته... کشور تان را روس اشغال کرده و تو آنرا ول (رها) کرده آمده ای توی ایران، میخوری و میخوابی، چرا نمیری با روسها بجنگی؟
من عاجزانه به این ایرانی ها گفتم:

برادر ها شما میدانید آن ابرجانوری که افغانستان را اشغال کرده ابرقدرتی است که شوروی نام دارد و چون پلنگ تیزدندان و قوی پنجه میباشد. اما می بینیم که در این روزها کشور کوچکی بنام عراق که در مقایسه با شوروی

گرچه بی بیش نیست آمده و قسمت هایی وسیعی از خاک ایران بزرگ را اشغال کرده، من هم آدمم تا ببینم شما برادران ایرانی با این گربه چگونه می جنگید و او را از کشورتان بیرون می کنید تا من هم یاد بگیرم و بروم به جنگ پلنگ. آن دو ایرانی لحظاتی خاموشانه نگاه کردند و بعد بدون اینکه حرفی بزنند از من دور شدند و تنه‌ایم گذاشتند.

در خلال صحبت هاییکه مرحوم طالب قندهاری با مرحوم پدرم داشت و من شاهد آن بودم، درد غربت را بدترین درد زنده گی اش میدانست و هر باری که از وطنش یاد میکرد آه سردی نیز میکشید که نمایانگر جدایی از مادر و وطن بود. وقتی آن صحبت ها را شنیدم با شخصیت مرحوم طالب بیشتر آشنا شدم براستی عجب شخصیت متین و با حوصله ای که با زیبایی چنین پاسخی بر دو ایرانی مخاطبش داده بود. او را انسان شکسته، آگاه، خوش برخورد و متواضع یافتم. اگر به اشعاری که در دهه چهل توسط مرحوم طالب قندهاری سروده شده نگاه عمیق و ژرف داشته باشیم در می یابیم که اشعار آن زمان طالب علاوه بر اینکه بازگو کننده نابسامانی های اجتماع و کمبودی ها در سیستم اداری وقت بوده و با زبان طنز آنها را به نظم می کشید، برای تنویر عامه مردم نیز بسیار مؤثر بوده است که واقعاً درخور تأمل و نگرش است، او از تضاد های اجتماعی و وضعیت دوگانه حاکم رنج می برد و با زبان شعر نا هنجاری های جامعه را به بیان میگرفت تا دولتمردان وقت را به اشتباهات شان متوجه سازد.

مرحوم طالب قندهاری یک نویسنده چیره دست، شاعر توانا و آزاد منش بود که به دو لسان ملی کشور دری و پشتو شعر می سرود.

و این هم نمونه ای از کلام زنده یاد طالب قندهاری که در شماره بیست و

سوم سال اول ترجمان مؤرخ ۲۸ سنبله ۱۳۴۷ به نشر رسیده بود.

این و آن

این را لباس پاره میسر نمی شود
و آن خنده بر قبای قنایز می زند
این یک زلفی دل از هر چیز کننده است
و آن یک زکبر پای بهر چیز می زند
این یک فتاده پای پر از آبله براه
و آن توسن مراد به مهمیز می زند
این یک چو چنگ گشته و چون چنگ در نواست
و آن چنگ ها بزللف دلآویز می زند
این در بساط خویش ندارد بغیر آه
و آن از نشاط ساغر لب ریز می زند
این راتب و تعب بر بوده توان و تاب
و آن یک ترانه طرب انگیز می زند
این یک زرنج و غصه لبش خشک و دیده تر
و آن بوسه ها به لعل شکر ریز می زند
این گریه از مظالم چنگیز می کند
و آن خنده بر مظالم چنگیز می زند
آن را دی است خانه ز آتش چو نو بهار
وین در بهار لرزه پائیز می زند
گوش غنی بویلون سالون بود، چه غم؟
داد از غریب بر در دهلیز می زند
ساقی بجام عدل اگر باده می دهد
(طالب) چرا سخن گله آمیز می زند

در مورد بیوگرافی مرحوم طالب قندهاری متأسفانه معلومات کافی در

دست نیست، اما به نقل قول از شبکه‌ء اطلاع رسانی افغانستان، سال تولد این مرد وارسته را (۱۲۸۸) هجری شمسی روستای «یگاوند» ارزگان ثبت نموده اند که در نزدیکی قندهار قرار دارد.

اما آنچه درخور بحث و توجه شایان می باشد اینست که چرا جامعهء فرهنگی کشور و در رأس آن وزارت اطلاعات و فرهنگ در قبال معرفی شخصیت های فکری و فرهنگی خاموش است و کاری انجام نمی دهد. امروز بسیاری از شخصیت های فرهنگی و قلم بدست جامعهء ما با تأسف ناشناخته باقی مانده و حتی بسیاری نمیدانند که محل دفن آنها کجاست!!!

طالب قندهاری را میتوان یکی از همین سلسله افراد که سالیان سال در جامعهء فرهنگی افغانستان قلم بدست گرفته و کار کرده، یاد کرد که با تأسف امروز چیز زیادی از وی در افغانستان موجود نیست، اما به نقل قول از استاد محمد آصف فکرت که در وبلاگ شخصی شان (یادها) در مقاله ای که بتاریخ ۱۳ اپریل ۲۰۰۸ میلادی تحت عنوان (یاد باد آن روزگاران) تحریر یافته است در مورد مرحوم طالب قندهاری چنین می خوانیم:

« روان طالب قندهاری شاد که همین دم به یادم آمد که ۱۹ سال پس از آن تاریخ، یعنی در حدود سال ۱۳۶۳ خورشیدی، من نسخهء خطی مجموعه یا دیوان اشعار او را در آستان قدس دیده بودم. به فهرست مراجعه کردم و دیدم که بلی، کتابی با عنوان دیوان طالب قندهاری، به خط سید محمود حسینی با شمارهء (۱۱۸۰۹) در بخش مخطوطات کتابخانهء مرکزی آستان قدس رضوی (ع) به زبانهای فارسی و پشتو موجود است. این توضیح را با این تفصیل برای آن نوشتم تا اگر پژوهشگرانی درکارو یا در اندیشهء تحقیق و گردآوری آثار شاعران قندهار یا به طور اخص علاقمند طبع آثار مرحوم محمد حسین

طالب قندهاری باشند، نشانی مجموعه معتبر اشعار او را بدانند. طبع اشعار او خدمتی به ادبیات و فرهنگ خواهد بود.»

بسا جای افتخار است که آثار نویسنده گان، شاعران، دانشمندان و حتی هنرمندان ما در کشورهای همسایه بدان ارزش قایل میشوند و ارج می نهند، اما با تأسف در کشوری که در دامان آن پرورش یافتند، رشد نمودند، زحمت کشیدند و عمر شان را صرف خدمت کردند چنین جفا در حق شان صورت می گیرد که حتی آثار شان را نمیتوان یافت، در حالیکه این وظیفهء حتمی وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور ماست تا حد اقل در جمع آوری و چاپ اشعار طالب قندهاری و ده ها تن دیگر از شخصیت های فرهنگی که به فراموشی سپرده شدند، اقدام نماید.

پس از ملاقات با مرحوم طالب قندهاری، تا جاییکه من اطلاع دارم این آخرین دیدار این دو دوست و همکار قلمی بود، زیرا چند ماه پس از آن در نخستین روز برج قوس ۱۳۶۰ پدرم دار فانی را وداع گفت و رخ در نقاب خاک کشید و طوری که بعد ها اطلاع یافتم چند سال پس از ایشان در سال ۱۳۶۴ هجری شمسی دوست صمیمی شان مرحوم طالب قندهاری نیز به رحمت ایزدی پیوست، روح شان شاد و یادشان گرامی باد

پست هشتم

سالشمار زندگی علامه شهید سید اسماعیل بلخی*

۱۲۹۹ تولد سید اسماعیل بلخی از پدری روحانی به نام سید محمد پسر سید

سلیم در قریه سرپل بلخاب ولایت جوزجان افغانستان،

۱۳۰۰ فوت مادر (در سن ۳ سالگی)

۱۳۰۴ مهاجرت به ایران برای زیارت و تحصیل همراه پدر، برادر (سید ابراهیم)

و خواهر (بی بی رقیه)، (در سن ۵ سالگی)

۱۳۰۴ آغاز تحصیل دو برادر در حوزه علمیه مشهد مقدس نزد اساتید محترم

آن زمان چون: آیت الله میرزا محمد کفایی، شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری،

آیت الله سید صدرالین صدر، آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی،

علامه آقا بزرگ و آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی. (در سن ۵ سالگی)

۱۳۰۴ فوت برادر بزرگ و فاضلش سید ابراهیم

۱۳۱۴ رفتن جهت تبلیغ به قفقاز و دستگیری توسط پلیس اتحاد جماهیر

شوروی، زندانی شدن سه شبانه روز در آب و بازگردانده شدن به ایران،

سخنرانی در اجتماع اعتراض کننده گان مردم خراسان در مسجد گوهر شاد،

درگیر شدن با مامورین کشف حجاب و فرار از چنگ آنها، مخفی شدن با پدرش

در منزل یکی از دوستان، فرار از ایران و ورود به هرات، نوشتن کتاب زنبیل و فلسفه‌الاحکام در هرات. (در سن ۱۵ سالگی)

۱۳۱۵ ماندگار شدن در هرات و ادامهٔ تحصیل در علوم حوزه ای و فلسفه و عرفان نزد علامه شیخ محمد طاهر قندهاری و آغا. نوشتن کتاب « زنبیل بلخی ». ایراد سخنرانیهای مذهبی، اجتماعی و توجه مردم هرات به ایشان. (در سن ۱۶ سالگی)

۱۳۱۶ سفر به عراق همراه پدرشان از طریق بندر کراچی و بوشهر، زیارت شاهد مشرفه، دیدار با علما و طلاب حوزهٔ نجف و سخنرانی در آن حوزه. مسافرت به عربستان سعودی برای زیارت حج عمره همراه پدر بزرگوارشان. (در سن ۱۷ سالگی)

۱۳۱۶ بازگشت به هرات، استقبال مردم و خواهش آنها برای ماندن او در آن شهر، تحت نظر گرفته شدن توسط حکومت به خاطر سابقهٔ مبارزه اش در مسجد گوهر شاد. سخنرانی هایشان در هرات و آغاز وارد شدن ایشان در مسایل سیاسی کشور.

۱۳۱۷ آغاز مجدد به درس حوزه ای در کنار منبرها و فعالیت های اجتماعی. ازدواج با دختر رحم خدا خان (در سن ۱۸ سالگی)

۱۳۱۸ تولد اولین فرزند و به نام سیدعلی رضا مشهور به علی آقا. (در سن ۱۹ سالگی)

۱۳۱۹ سفری یکساله همراه پدر به کابل، قندهار، صفحات شمال و هزاره جات و ایراد سخنرانی های پر شور و حرارت در مناطق یاد شده. (در سن ۲۰ سالگی)

۱۳۲۰ مبارزهٔ اصلاحی با همکاری علامهٔ محمد طاهر قندهاری و میر آقا هراتی، برای اصلاح منبرها و روضه‌ها. فوت پدرشان سید محمد و دفن او در دم مزار امامزاده سلطان عبدالواحد شهید. (در ۲۱ سالگی)

۱۳۲۲ تشکیل حزب سیاسی، فرهنگی «حزب ارشاد» با همکاری عبدالغفار بیدار، لطیف جان سرباز، حجه الاسلام سید حیدر شاه قطب، سرور جويا، آخوندزاده و برادرش، حجه الاسلام سید فضل الله (مشهور به میر آقا هراتی)، علی اصغر بشیر هروی، ملا عبدالحسین منجم باشی و .

نفوذ در ادارات دولتی و جذب عناصر فعال در ارگانهای ولایت هرات. (در ۲۳ سالگی)

۱۳۲۳ مبارزه برای اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و آزادی کانیدیا شدن برای مردم.

دیدار با آیت الله سید محمد حسن رییس در بازگشت او از نجف اشرف. تاسیس مدرسه، حسینیه و مسجد با همکاری آیت الله رییس در هرات. (در ۲۴ سالگی)

۱۳۲۴ حرکت به سوی مزار شریف از راه میمنه با اسکورت توسط قوای نظامی . جذب خواجه محمد نعیم قوماندان امنیهٔ مزار شریف و گسترش فعالیت‌های حزب ارشاد اسلامی به صفحات شمال (در سن ۲۵ سالگی)

۱۳۲۵ سفر به بامیان و هزاره جات به دعوت آیت الله رییس و دیگر بزرگانی که و لنگ و هزاره جات. سفر به بلخاب و اعتراض گل احمد خان ملکیار والی مزار شریف از این سفر. (در سن ۲۶ سالگی)

۱۳۲۷-۱۳۲۸ فعالیت‌های فشردهٔ سیاسی، فرهنگی و نظامی و جذب افراد نئی نفوذ ملکی و نظامی، جمع آوری سلاح، تشکیل جلسات سری و طرح قیام

نظامی برای سرنگون کردن حکومت شاهی و خیانت گل جان وردکی. (در سن ۲۸-۲۹ سالگی)

۱۳۲۹ شکست قیام. زندانی شدن همراه یازده نفر از یاران به مدت چهارده سال و شش ماه در محبس دهمزنگ کابل. شکنجه و استنطاق چهل روزه. تظاهرات مردم از چنداول تا مرکز ولایت کابل برای آزاد کردن علامه بلخی. (در سن ۳۰ سالگی)

۱۳۴۳ آزاد شدن بلخی از زندان پس از چهارده سال و شش ماه با روی کار آمدن دولت داکتر محمد یوسف و تصویب قانون اساسی جدید.

از سر گرفتن فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با اولین منبر خود یک ماه پس از آزادی.

سفر به ولایت گردیز به دعوت جنرال سید میر احمد شاه خان گردیزی برای رفع اختلافات میان اهل تشیع و اهل تسنن. (در سن ۴۴ سالگی)

۱۳۴۴ سفر به ولایت شمال، مزار شریف و زادگاهش بلخاب. سفر به هرات به دعوت مردم آن ولایت. (در سن ۴۵ سالگی)

۱۳۴۵ سفر به قندهار برای رفع اختلاف میان اهل تسنن و اهل تشیع آن ولایت. (در سن ۴۶ سالگی)

۱۳۴۶ سفر به ایران، عراق و سوریه و استقبال پر شور از طرف حوزه های علمیه و علماء و مراجع و... دیدار با علمای شیعه و سنی افغانی، مراجع و بزرگان حوزه نجف. سفر به سوریه و دیدار و مذاکره با امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان. تشکیل هیات عزاداری و سینه زنی از افغانهای مقیم عراق و زائرین افغان در کربلا.

تاسیس «حسینیّه و مدرسه علمیّه سجّاد (ع)» در جدیدّه نجف اشرف. سخنرانیهای پر شور و بیدار کننده در جمع اساتید، علماء و طلبه های حوزّه علمیّه آن بلاد مقدس. (در سن ۴۷ سالگی)

۱۳۴۷ ورود به حوزّه علمیّه قم و استقبال از طرف طلبه های افغان و علماء و مراجع حوزّه قم و ایراد سخنرانی در دارالتبلیغ و دیدار با بزرگان حوزّه.

ورود به حوزّه علمیّه مشهد و استقبال علماء، طلاب افغان، خاوری ها و... سخنرانی در مدرسه علمیّه عبّاسقلی خان مشهد.

بازگشت به وطن و استقبال بی نظیر از طرف مردم و گزارش جاسوسها از استقبال گرم مردم و نفوذ روز افزون بلخی در میان مردم شیعه و سنّی.

وحشت رژیم از قدرت و نفوذ رو به افزایش علامه بلخی. سفر بلخی به هزاره جات و تاسیس حسینیّه در بهسو، مریضی علامه بلخی و بازگشت به کابل. بستری شدن در شفاخانه علی آباد کابل و مسمومیت ایشان به طور مرموز توسط عوامل رژیم.

۱۳۴۷ شهادت علامه سیّداسماعیل بلخی (ه) ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ سرطان، تشییع جنازه و دفن در دامنه کوه افشار، نظرگاه حضرت ابوالفضل (ع) در کنار مزار شهید ملا آقا بابا چنداولی (ه).

* منبع: شبکه سرتاسری رادیو فرهنگ. Balchi 313.blogfa.com

با امتنان بسیار از کمک و لطف فرهیخته ارجمند، جناب قیوم بشیرهروی، در زمینه نشانی ها.